مِنْ الْمُنْ الْمُنْعُلُلُلْمُ لِلْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُل

دَرَنِ نِظامی میں علم صَرِفِ مُنتعلق ایک بنیادی رسَاله حَنْ وَکُنْتُ عِنْ بِهِ دَرِسِیْ اِنْ خِنْدُ اِفِل کا دَرِجْهُ عَاصَلَ ہے۔





دَرِينْ نِظامی بین علم صَرِف مُنتعلق ایک بُنیا دی رسّاله حن کوکنت عَرب، دَرسین خننه فیل کا دَرجْه عَاصل ج

طبعة عبربية مصحة ملونة



اسم الكتاب : مَالْكِتَابِ

عدد الصفحات عدد

السعر : 35 روبية

الطبعة الأولى : ٢٠١١هـ/ ٢٠١١ء

اسم الناشر : مَكُمُ الْكُيْشُونَ

جمعية شودهري محمد على الخيرية (مسجّلة)

Z-3، اوورسيز بنكلوز، جلستان جوهر، كراتشي. باكستان

الهاتف : +92-21-34541739, +92-21-37740738

الفاكس: : 92-21-34023113 :

الموقع على الإنترنت: www.maktaba-tul-bushra.com.pk

www.ibnabbasaisha.edu.pk

al-bushra@cyber.net.pk : البريد الإلكتروني

يطلب من : مكتبة البشري، كراتشي. باكستان 2196170-21-92

مكتبة الحرمين، اردو بازار، لاهور. 4399313-321+92

المصباح، ١٦ - اردو بازار، لاهور. 124656,7223210-492-42-4

بك ليند، ستى پلازه كالج رود، راوليندى.5773341,5557926-51-592+

دار الإخلاص، نزد قصه خواني بازار، پشاور. 91-2567539+92-91

مكتبة رشيدية، سركي روذ، كوئته. 7825484-333-92+

وأيضًا يوجد عند جميع المكتبات المشهورة

فهرست مضامين

عفي	موضوع	صفح	موضوع
11	امر بالون ثقيله وخفيفه		ميزان العرف
77	بحث نہی، قاعدہ بنائے نہی		مقدمه
44	نهی بانون تقیله وخفیفه	٥	فعل ماضی
40	اسم فاعل ومفعول، قاعده بنائے اسم فاعل	7	مستقبل وحال
77	اسم ظرف واسم آله، قاعده بنائے اسم ظرف	٧	فعل ماضی معروف و مجهول
Y.Y	اسم آله واسم تغفيل، قاعده بنائے اسم آله	٨	ماضی منقی معروف
	منشعب	٩	فوائد نافعه، ماضى قريب وبعيد
	as die	١.	فعل مضارع، علاماتِ مضارع
44	بحث مملا فی ور باعی	11	فعل مضارع معروف ومجهول
٣.	هٔ لما فی مجر د، مطرد باب اول	17	مضارع منفی معروف
71	مطرد باب دوم وسوم	15	مضارع منفى بـــ"لن"
h h	مطرو باب چهارم	10	مضارع منفى ب"لم"
٣٤	مطرو باب پنجم	17	يحث لام تا كيد بإنون تاكيد
40	شاذ باب اول	14	نون تُقتيله ونون خفيفه
47	شادٌ بأبِ دوم	19	يحث امر ، قاعده بنائے امر
77	شاذ باب سوم	۲.	امر معروف ومجهول

مغد	موضوع	, šen	موضوع
٤٩	باب افعنىلال وافعللال	44	ثلاثی مزید فیه، غیر ملق بر باعی
٥.	مْلا ثْي مَلْق بر باعي ، باپ فعللة وفعنلة	29	باب افتعال واستفعال
١٥	باب فوعلة و فعولة	٤.	بابِ انفعال وافعلال
0 7	فيعلة وفعيلة	٤١	باب افعيلال
04	باب فعلاة	٤٢	باب افعیعال وافعوال
0 8	باب تفعلل وتفعنل وتمفعل		باب افاعل وافعل
٥٥	باب تفعلة و تقوعل	٤٤	باب افعال
70	باب تفعول وتفعيل	٤٥	باب تفعيل وتفعل
٧٥	باب تفعل وافعنلال	73	باب مفاعلة
٨٥	باب افعنلاء	٤٧	ر باعی مجرد، باب تفاعل وفعلله
09	منشغب منظوم	٤٨	ر باعی مزید فیه، باب تفعلل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد الله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة على رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعين.

بدال -أسعدك الله تعالى في الدارين-كه جمله افعال متصرفه برسه گونه است: ماضى ومستقبل وحال، وم رچه جزاي سه چيز است متفرع ست جم ازي سه، إماماضى فعلے را گويند كه

الحمد لله: [جميع ستأنش ثابت ست مر خدائے راكد پرودگار عالميان ست.] چوں كد در حديث شريف آمدہ است كد "كل أمر ذي بال لم يبدأ باسم الله"، وفي الأحرى: "بالحمد الله"، فهو أبتر" ليعنى م امر صاحب شان كد ابتداء كردہ نشود دراں باسم خدايا بحداد، پس آل دُم بريدہ وناتمام ست، للندامصنف في برائے متابعت آل كتاب خود به بسم الله والحمد لله آغاز كرد. (مولوي محمد عسكري قنوجي)

والعاقبة: ونكوئي آخرت ثابت ست برائ متقيان. للمتقين: ليني ثابت است برائ متقين. سوال: متقى چيست؟ جواب: المتقى من اتفى من الشوك والمعاصى. والصلاة: [ورحمت كالمد نازل باد بر رسول خدا كه اسم او محمد التي آيل است وبر آل واصحاب آل به مكنال الله عنى رحمت ست اگر منسوب بخدائ تعالى باشد، وبه معنى دعاست اگر منسوب باشد به بندگان غدا، و بمعنى استغفار است اگر منسوب باشد بملا ئكه، وبه معنى تسبح و تهليل است چول منسوب باشد به وحوش وطيور.

و آله: مراد از آل جگر گوشتهٔ مصطفی التی آلی اند. (قنوبی) و أصحابه: واز اصحاب مراد آن مؤمنان اند که صحبت نبی ملینا ۱ در یافته، و با ایمان وفات یافته باشند. بدان: بدان امر ست از دانستن وخطابی عام مر مر مخاطب را، وغرض ازی بهوشیار کردن تا بیدار شده بداند آنچه بااو گفته می شود. أسعدك الله: نيك بخت كند تراخدائ برتر در دوجهان.

الدارین: سوال: "فی الدارین" گفت، "فی الکونین" چرانه گفت؟ جواب: کونین عام ست دنیا و آخرت وزمین و آسان را، و درینجا مراد خاص است ای دنیا و آخرت. (ازت) افعال: افعال جمع فعل و آن آنست که بیکے از ازمنه ثلاثه یعنی ماضی و مستقبل و حال تعلق دارد، و فعل متصرف در اصطلاح ایل صرف آنرا گویند که از مصدرش ماضی و مضارع و امر و نهی وغیره صیغهائے بر آمدن از چنج نبید و آناکه مفعول گویند اختراع است. آیند. (قنوجی) متفرع: متفرع صیغته اسم فاعل است از باب تفرع جمعنی بر آمدن از چیزے و آناکه مفعول گویند اختراع است. (احد یوسف) املماضی: سوال: ماضی راور ذکر چرامقدم کرد؟ جواب: زیراکه زمانه اش مقدم است.

بزمانه گذشته تعلق دارد، وآخر او مبنی باشد بر فتحه قلّت حُرُوفهٔ أَوْ كَثْرَت مَكْر بعارض، چون: الها و درد، الها و مرفول: الها و درد، الها مستقبل فعل را گویند که بزمانه آئنده تعلق دارد، وآخر او مرفوع باشد مگر بعارض، چون: یَفْعِلُ یَفْعُلُ یَفْعُلُ یَفْعُلُ یُفَعُلُ یَفْعُلُ یَون یَضْوب تعلق دارد، وآخر او مرفوع باشد مگر بعارض، چون: یَفْعِل یَفْعُلُ یَون یَضْوب یَسْد یَسْمُ یَسْمُ یَکُومُ مُنْ یَکُومُ وَسِعِیْمُ حال بیجو صیعی است، واز مربید الله مرمذ کو عاضر داست، واز الله مرمون یا شاب داست، وسه از الله مرمون می آیند، سه از الله مرمون می از الله می از الله مرمون می از الله مرمون می از الله مرمون می از الله مرمون می از الله می از الله می از الله می از الله می می از الله می الله می از الله می

منی: لیخی آخرش از داخل شدن عوامل مختلفه متغیر نشود، وآنچه خلاف این ست معرب است، شعر: مبنی آن باشد که ماند بر قرار معرب آن باشد که گرد د بار بار

(حکیم محمد عسکری)

فتح: زیرا که فتح اخف الحرکات است. بعارض: یعنی درین صورت بنی بر فتح نه باشد چنانکه در فعکوا بر عایت واوآخرش مضموم شد.
فعل: یعنی کروآل یک مر د در زمانه گذشته بحث فعل ماضی معروف. فعلل: فعلل مثال را بع ماضی ربای مجروست.
کرم: بزرگ شدآل یک مرد. مرفوع: باید دانست که مصنف می در بیان حرکت ماضی فتح گفت نه نصب این جامر فوع گفت نه مضموم: زیرا که ماضی بنی است و مضارع معرب است و رفع و نصب و چر مخصوص بالقاب معرب اند وضمه و فتح و کسره مشتر ک در م بردو.
مگر بعارض: یعنی آخر اواز دخول عوامل ناصب و جازم متغیر شود. یفعل: میکند خوابد کرد آل یک مرد. یصوب: میزند خوابد زو آل یک مرد. یسوب: میزند خوابد زو مشارع: می شاود و خوابد شنید. یکوم: بزرگ می شود و بزرگ خوابد شد. گینغشو: کی بر انگیزد و خوابد و شنید و جمع و خوابد و شنید و خوابد و شنید و خوابد و شنید و خوابد و شنید و خوابد و خوابد

ودر دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر ومؤنث نیزیکال ست، ومریخ ازیں ماضی ان چارست دوید ان چارسید دوید ومضارع بر دونه گونه است: معروف و مجهول، ومریخ ازیں نیز بر دو گونه است: اثبات و نفی . یعنی دونوع است

بحث اثبات فعل ماضى معروف

فَعَلْتَ	فَعَلْنَ	فعَلتَا	فَعَلَتْ	فَعَلُوْا	فَعَلاَ	فَعَلَ
فَعَلْنَا	فَعَلْتُ	فَعَلْتُنَّ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتِ	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُمَا

فصل

معروف: [لیکن امر چنال نشود؛ زیراکه او مجهول نیابد. (قنوبی)] معروف آن فعل ست که منسوب شود بفاعل جلی یا تخفی نحو:
سعد الله ویسعد. (محمد عسکری قنوبی) مجهول: و فعل مجهول آن است که چنان نه بود، بلکه منسوب باشد بمفعول جلی یا تخفی نحو:
صنع العالم ویصنع. (مولوی محمد عسکری قنوبی) اثبات: سوال: مثبت چیست، و منفی چیست؟ جواب: مثبت فعلے معنی مصدری آن منسوب الیه مقان و ثابت باشد چون: ضرب زید ای نزوزید، و منفی خالف این نحو: ما ضرب زید ای نزوزید. (ازت) فعلی: کردآن یک مر دیزمانه گذشته صیغه واحد مذکر عائب بحث اثبات فعل ماضی معروف. فعکه: کردند آن جمه مر دان. فعکت: کرد آن یک زن الی فعکت: کردند آن و در نان الی فعکت: کردند آن و در نان الی فعکت: کردند آن و در نان الی فعکت: کردند آن جمه مر دان الی فعکت: کردند آن مید زنان الی فعکت: کردند آن مید زنان الی فعکت: کردند آن مید و نان الی فعکت نان الی فعکت نان الی فعکت: کردند آن مید و نان الی نام در نان الی فعکت: کردند آن مید و نان الی نام در نان الی نظر اشاره است باین که این بحث از ما قبلش جداگاند است. (من قنوبی) فعک نیست خو: حسب. (مولوی محمد عسکری)

^ بحث اثبات فعل ماضی مجہول

فُعِلْتَ	فُعِلْنَ	فُعِلْتَا	فُعِلَتْ	فُعِلُوْ١	فُعِلاَ	فُعِلَ
فُعِلْنَا	فُعِلْتُ	فُعِلْتُنَّ	فُعِلْتُمَا	فُعِلْتِ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمَا

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود، چوں خواہی کہ نفی بنائنی مائے نفی در اول او در آرتا ماضی منفی گردد ومائے نفی در لفظ ماضی چیج عمل نکند، چنانچه بود ہمبراں طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را جمعنی منفی گراند.

بحث نفي فعل ماضي معروف

مَا فَعَلْتَ	مَا فَعَلْنَ	مَا فَعَلْتَا	مَا فَعَلَتْ	مَا فَعَلُوْا	مًا فَعَلاَ	مًا فَعَلَ
--------------	--------------	---------------	--------------	---------------	-------------	------------

بحث اثبات: بحث مثبت رابر منفی چرامقدم کردند؟زیرا که مثبت اصل است دمنفی فرع وے، دایں قاعدہ مسلمہ است که اصل بر فروع خویش مقدم باشد، لبذامقدم گشت. (عسكري قنوجي) فعل: كرده شدآل يك مر دور زمانه گذشته صيغه واحد مذكر غائب بحث اثبات فعل ماضي مجبول. فُعلاً: كرده شدندآن دوم رائخ. فُعلُوا: كرده شدندآن جمه مر دان إلخ. فُعلَتْ: كرده شدآن مك زن إلخ. فُعلَتَا: كرده شديد شادوزنال. فُعلْنَ: كرده شدىم آل بهمه زنال إلخ. فُعلْتَ: كرده شدى تؤكث مرد. فُعلَتُمَا: كرده شديد شاوو مروال إلح. فَعِلتُم: كرده شديد شاها مر دال إلح. فَعِلْت: كرده شدى تؤيث زن إلح. فعلتما: كرده شديد شادوز نال. فَعِلتُنَ: كرده شدند شا جازنان. فُعلْتُ: كرده شدم من يك مرويا يك زن. فُعلْنا: كرده شديم مادومر ديادوزن ياجمه مروال ياجمه زنال إلح. نفی بنائنی: بعنی ماضی منفی بنائنی. وراول: بعنی ور اول فعل ماضی. <mark>ماضی منفی: چنانکه از کلمه "ما" حاصل میشود جمینان از کلمه</mark> "لا" حاصل می شود، لیکن این کمتر است . (قنوجی) 🐉 عمل: چنانکه مَا فَعَلَ نه کرد آل یک مر د در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي فعل ماضي معروف اكنول "ما" در فعل سوائے معنی منفی سے تغیر تكرده است، فاقهم. (محمد حسين مزاروي) ور معنى: ودر دخول "لا" بر ماضى سه شرط ست (١) تحرار آن بر ماضى ديگر نحو: ﴿ فَلا صَدَّقَ وَلا صَلَّى ﴾ (القيامة: ٣١) يا در تحل وعاوا قع شود يون: ألا لا بارك الله في سهيل. (٣) ماور جواب فتم يون: تَالله لَأَعَذَّ بَهُمْ بَعُدَهَا سَقَرًا. تمعنی منفی: لیعنی معنی نفی در معنی البته تغیر پیدا کند، و چول آیں قول متفنمن سوال بود که عمل او در معنی چیست جواب داد

مَا فَعَلْنَا	مَا فَعَلْتُ	مَا فَعَلْتُنَّ	مَا فَعَلْتُمَا	مَا فَعَلْت	مَا فَعَلْتُمْ	مَا فَعَلْتُمَا
		0		~	1.	

فوائد نافعه

این ہمہ کہ گفتہ شد بحث ماضی مطلق بود، چوں خواہی کہ ماضی قریب یا بعید یا استمراری وغیرہ بناکنی، پس اگر لفظ "قَدْ" بر ماضی مطلق داخل کئی ماضی قریب گردو چوں: قَدْ ضَرَبَ، واگر لفظ "کان " داخل کئی ماضی الفظ "کان " داخل کئی ماضی بعید شود نحو: کَانَ ضَرَبَ واگر آن را بر مضارع داخل کئی ماضی استمرادی گردو، چول کان یَفْعُلُ، واگر بر ماضی مطلق لفظ لَعَلَّمَا در آری ماضی احتمالی گردو نحو: التي الله الربی بردو چون الله منابق الفظ لَيْتُمَا داخل کئی ماضی تمنائی گردو چون: لَيْتَمَا ضَرَبَ، لَعَلَّمَا فَعَلَ، وَ الربی بردو تعنین الله والله ماضی تمنائی گردو چون الله ماضی احتمالی گردو تعون باید دانست که از مربی الدینا چہاروہ چہاروہ صیغہ برمی آیند، چنانکہ در ماضی مطلق گذشت.

= مصنف ﷺ بقولِ خود لیمنی مثبت را الخ. (قنوجی) مّا فَعَلَ: نه کرد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف. مّا فَعَلاّ: کردند آن دومردان. مّا فَعَلُوْا: کردند آن ہمه مردان. مّا فَعَلَتْ: نه کرد آن یک زن. مّا فَعَلْتَا: کَردند آن دوزنان. مّا فَعَلْنَ: کردند آن ہمه زنان. مّا فَعَلْتَ: کردی تو یک مرد.

مًا فَعَلَتُمَّا: کَردید شادومردال. مَا فَعَلَتُمْ: کَردید شاہمہ مرادل. مَا فَعَلَتْ: کَردی تو یک زن. مَا فَعَلَتُمَا: کَردی شادومردیال مَا فَعَلَتُمَا: کردی شادومردیال مَا فَعَلَتُمَا: کردی شاہمہ زنال. مَا فَعَلْتُ: کَردیم مادومردیال محمد زنال. مَا فَعَلْتُ : کَردیم مادومردیال محلق کویند. (من قنوجی) زنال. ماضی مطلق: آنچه دلالت کند به زمانه گذشته، وآل را در اصطلاح الل صرف ماضی مطلق گویند. (من قنوجی) ماضی قریب: تعریفات له بنا بر حاشیه مکتوب است. ماضی قریب گردد: ماضی قریب آل است که دلالت کند بر زمانه گذشته که قریب بحال باشد. ماضی بعید: ماضی بعید آل است که دلالت کند بر زمان گذشته که بعید شود از حال. ماضی استمرادی: آکمه دلالت کند بر زمانه گذشته که بعید شود از حال. ماضی استمرادی: آکمه دلالت کند بر زمانه گذشته علی الدوام، آل راماضی استمرادی نام نهادند. (مولوی محمد عسکری)

ماضی احمالی: ماضی احمالی آل است که بر زمانه گذشته علی سبیل النسر دد ولالت کند. ماضی تمنائی: ماضی تمنائی آل است که ولالت کند بر زمانه گذشته علی سبیل النمنی. ازیما: یعنی ماضی قریب و بعید واستمراری وغیره، ماضی مطلق: پس ازیس حساب جمله صیعنائے ماضی سه صدوی و شش گردیدند،

فصل

این ہمہ کہ گفتہ شد بحث فعل ماضی بود، چوں خواہی کہ مضارع بناکنی ، یکے را از علامتہائے مضارع در اول اوآر، وآخر اوضمہ کن، وعلامتِ مضارع چہار حرف اند: الف وتاء ویاء ونون کہ مضارع ور اول اوآر، وآخر اوضمہ کن، وعلامتِ مضارع چہار حرف اند: الف وتاء ویاء ونون کہ محبوع وے آئین باشد، الف وحدان حکایت نفس متکلم راست، وتاء برائے ہشت کلمہ است، سہ ازاں مر مذکر حاضر راست، واحد و تثنیہ مؤنث فائب راست، ویاء برائے چہار کلمہ راست، سہ ازاں مر مذکر غائب راست، ویاء برائے جہار کلمہ راست، سہ ازاں مر مذکر ومؤنث ست، ودر ہفت محل نون مؤنث راست، ونون برائے تثنیہ وجع حکایت متکلم مذکر ومؤنث ست، ودر ہفت محل نون برائے تثنیہ وجع حکایت متکلم مذکر ومؤنث ست، ودر ہفت محل نون برائے رائی رادر آر،

مضارع: سوال: بعد ذكر ماضى پرا ذكر مضارع نمود؟ جواب: زيراكد ماضى اصل است ومضارع فرع و به پراكد مضارع ماخوذ است از ماضى ، واصل بر فرع خويش مقدم م باشد ، لبذا او را مقدم كرو . علامت بن وال : علامت پرا گويند؟ جواب : علامت آزا گويند كه با او شاخته شود پيز ب ، و مضارع برخول کے از حروف أنين شاخته في شود . (از تبيان) در اول : و شخصيص اول از ال جبت است كه اگر در آخر في آوردند ، در بعضے امور ملتب بصيغه ماضى في شدند ، در بعضى برزبان آل شود ، وعلامت بمعنی خاصه است ، پول كه اين حروف در اسما ، وافعال مردویا قته الله مضارع ، بعض بحر است كه اين حروف در اسما ، وافعال مردویا قته به شود ، لبذا خاصه فعل مضارع نباشد ، بعکه عام اند برائع بردو . (عشرى قتوبی) اتبى و أنين صيغه ماضى خائب ست از اتبيان بمعنی آمدن كه مصدر ست از باب صرب بصرب . برائع بردو . (عشرى قتوبی) اتبى و أنين صيغه ماضى خائب ست از اتبيان بمعنی آمدن كه مصدر ست از باب صرب يصرب . برائع بردا في علامت آل فعل مضارع است . يعنی نامه مشکلم به بشد مثل أمعن . تام : يعنی تام علامت مشد؟ جواب : يا ، از اوسط مخارع است ، يعنی تعمل و تصدلان كه واحد و تثنيه مؤنث غائب است . يا ، نامول : يا ، برائه غائب پرامقر مشد و مخل اعراب آخر كلمه برا آخر كلمه برا آخر كلمه برا آوردند؟ جواب : نون اعرا بل بدر اعراب ست ، و محل اعراب آخر كلمه برا شرا براخر كلمه آورده شد . (ازت) و معمل مست بر صفت كلمه في اعراب برا خر كلمه آورده شد . (ازت) و فعيت يا مفعوليت ، مثل اعراب آخر كلمه آورده شد . (ازت) و فعيت با مفعوليت ، مثل عفوليت ، است بر صفت كلمه في عبد است ، و محل اعراب آخر كلمه آورده شد . (ازت)

چهار تثنیه که نون اعرابی در بهنا مکسور باشد، ودو جمع مذکر غائب، ویلے واحد مؤنث حاضر که نون اعرابی در بهنا مفتوح باشد، ونون جمع مؤنث، چنانکه در ماضی آید جمچنال ور مضارع نیز آید. ای در شامن بین در هل مندع ای در شامن بین در هل مندع بخشار باشت فعل مضارع معروف

تَفْعَلُ	يَفْعَلْنَ	تَفْعَلَانِ	تُفْعَلُ	يَفْعَلُوْنَ	يَفْعَلاَنِ	يَفَعَلُ
نَفْعَلُ	أَفْعَلُ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلَان	تَفْعَلِيْنَ	تَفْعَلُوْنَ	تَفْعَلَان

فصل

چهار حشنیه: [أي يفعلان نفعلان نفعلان تفعلان.] سوال: در چهار شنیه چرانون مکنور باشد؟ جواب(۱): چونکه ما قبل نون الف ست، پس نون محتمل مر اعراب ست، و قاعده: الساکل إدا حرك حرك مالكسر مرجح کسره گردید، لهذا کسرا دادند. جواب(۲): و نیز کسره متوسط است میان فتح وضمه، و تثنیه متوسط است میان واحد و جمع، پس دادن متوسط بهتوسط اولی ست. جواب(۳): و نیز بسبب مشابهت با تثنیه اسم چول: رخلان. نون اعرائي: لینی آل نون که بدل اعراب است. معرون در مان واستقال صفه واحد مذکر غائب بحث اثارت فعل مفارع معروف (ت)

بواب (۱) ویر ببب مشابهت با سید ام پول؛ ریدادی و و امران است.

بهعل می کند و خوابد کرد آل یک مرد در زمانه حال داشقبال صیغه داحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف. (ت)

یفعلان می کنند و خوابند کرد آل دو مرد. یفعلون: می کنند و خوابید کرد آل بهد مردال. تفعل می کند و خوابد کرد آل یک زن.

تفعلان می کنند و خوابید کرد آل دو زنال. یفعل می کنند و خوابید کرد آل بهد زنال. نفعل می کنی و خوابی کرد تو یک مرد.

تفعلان می کنید و خوابید کرد شادوزن تفعلون می کنید و خوابید کرد شا بهد مردال. تفعین می کنی و خوابی کرد تو یک زن.

تفعلان: می کنید و خوابید کرد شادوزن تفعلی: می کنید و خوابید کرد شا بهد زنال. افعل می کنم یا خوابیم کرد من یک مرد یا یک رن.

زن. دفعل می کنید و خوابید کرد شادوزن یا بهد مردال یا بهد زنال. افعل می کنم یا خوابیم کرد من یک مرد یا یک

علامتِ مضارع: سوال: در مضارع مجهول علامتِ مضارع راچراضمه دادند؟ جواب: ضمه بمناسبت ماضی مجهول داده شد. فتحه: سوال: عین کلمه را فتح جرا دادند؟ جواب: تا ضمه اول با فتح عین معتدل شود؛ زیر اچه مضارع ثقیل ست از ماضی، بسبب زیادتی حروف أنین، پس لحاظ اعتدال ضرور است. و برین وزن کلمه به لیل لحاظ اعتدال ضرور است. و برین وزن کلمه به مسلم لحاظ اعتدال خرور است و برین وزن کلمه به

در **دوحال،** ولام کلمه رابر حالت خود گ**لذار، تا مضارع مجهول گردد.**

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

تُفْعَلُ اللهِ	يُفْعَلْنَ	تُفْعَلَانِ	تُفْعَلُ	يُفْعَلُوْنَ	اًيُفْعَلاَنِ	يُفْعَلُ
نُفْعَلُ	أُفْعَلَ	تُفْعَلْنَ	تُفْعَالَانِ	تُفْعَلِيْنَ	تُفْعَلُونَ	تُفْعَلَان

لصا

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل مضارع مجبول بود، چوں خواہی کہ نفی ہے"لا" بنا کنی، لائے نفی ور اول او در آر، لائے نفی در لفظ بیج عمل نکند، چنانکہ بود ہمبراں طریق باشد، لیکن عمل در معنی کند، لیعنی مثبت را جمعنی منفی گرواند.

بحث نفي فعل مضارع معروف

				1	
	2 3 /		4 3 4 3 4	4 4 9 4	1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1
1.1 1eN	1. 1. 3. 1	75 May 2 2 19 May 1	لأتفعا	1 1 1 1 1 N	الأنفعا الأزمولان
لاتفعا	الا يعتصر	لا بفعار پ	ال تعالیا	لا يفعلو ت	Ugask Kgaskt
			1	1	

ور معنی وم گاه خبجن می شد که در معنی بهم نیج عمل نه کرده است چرا که معنی فعل مضارع بهم چنانکه بود باتی می ماند، و نفی از کلمه "لا' مستفاد می شود . جواب داد مصنف بقول خود ، لیتن فعل مضارع مثبت را الخ. (منه) لایصعل نمی کند و نخوامد کردآ ب میک مر د در زمان حال داشتقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف، و قس الموافی علی هدا

لَانَفْعَلُ	لَا أَفْعَلُ	لَاتَفْعَلْنَ	لَاتَفْعَلَان	لَا تَفْعَلِيْنَ	لَاتَفْعَلُوْنَ	لَاتَفْعَالَان		
بحث أنمي فعل مضارع مجبول								
الْاَتُفِعَا الْاَتُفِعَا	لَا يُفْعَلُنَ	لَاتُفْعَلَانَ	لَا تُفْعَا ۗ	لَا يُفْعَلُوْنَ	لَا يُفْعَلاَن	لَايُفَعَارُ		

لَايُفَعَلُ لَايُفْعَلُ لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلُ لَالْمُعْدَلِ لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلُ

فصل

این بهمه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع به "لا" بود، چون خوابی که نفی تاکید به "لن" بناکنی،

"لن" در اول فعل مضارع در آر، داین نفی را نفی تاکید به "لن" گویند، دآن در فعل مستقبل در پنج
محل نصب کند، دآن پنج محل این است: داحد مذکر غائب، داحد مؤنث غائب، داحد مذکر حاضر،
ودو صیغه حکایت نفس مشکلم، ودر بهفت محل اعرابی راساقط گرداند، چهار تثنید، ودو جمع مذکر غائب
در اضر، دیلے داحد مؤنث حاضر، ودر دو کلمه لیمن جمع مؤنث غائب وحاضر در لفظ پنج عمل نه کند،

لانهعل کرده نمی شود و نخوابد شد آل یک مرد در زمان حال واستقبال صیفه واحد مذکر نائب بحث نفی نعل مضارع مجبول.

(منه قنوبی) بـــ"لن": سوال: بحث نفی ــــ"لن" را پرااز بحث نفی ـــ"لا" در ذکر مؤخر کرد؟ جواب: زیرا چه مائے نفی تغیرے در لفظ نمی دمدو اس استغیر می سازد، وآنچه تغیرے ندید و باتی دارداشر ف است (ت) نصب کند: [اگر در آخر اوالف نباشد چول: س یعشی اسوال: الل چرافعل مستقبل را نصب کند؟ جواب: وجه: اُن بفتح بمزه که از حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست وال استوال مشابه اواست از حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست وال استاد حروف وحرکت و سکون و معنی استقبال، پس بمشابهت آل "س" فیز نصب کند. (ت) ساقط گرداند: سوال: این نون اعرائی را پراساقط کند؟ جواب: زیرا چه نون اعرائی بدل رفع ست، وم کاه که ال ار فع راس قط کرده ساقط گرداند: سوال: این نون اعرائی را پراساقط کند؟ جواب: زیرا چه نون اعرائی بدل رفع ست، وم کاه که ال از فع راس قط کرده

ساقط گرداند: سوال: 'ب نون اعرابی را جراساقط کند؟ جواب: زیراچه نون اعرابی بدل رفع ست، وم گاه که 'ل 'رفع راساقط کرده نصب می سازد نون اعرابی را که بدل آن است جم ساقط خوامد کرد. (ت) چهار مثنیه: [بععلان تععلان تععلان تععلان.] یعنی مثنیه مذکر غائب و مثنیه مؤنث غائب و مثنیه مذکرهاضر و مثنیه مؤنث حاضر. عمل ندکند: زیران که آخرآن دوصیغه ضمیر نون جمع است، وآن مبنی ست، ولهذا تغیر نمی شود.

و"لن" مضارع راجمعني مستقبل منفي گرداند.

بحث نفی تا کید ہے اس ور فعل مستقبل معروف

لَنْ تَفْعَلَ	لَنْ يَّفْعَلْنَ	لَنْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلَ	لَنْ يَّفْعَلُوْا	لَنْ يَّفْعَلاَ	لَنْ يَّفَعَلَ
لَنْ نَفْعَلَ	لَنْ أَفْعَلَ	لَنْ تَفْعَلْنَ	لنْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلِيْ	لَنْ تَفْعَلُوْا	لَنْ تَفْعَلَا

بحث نفي تا كيد بـــ"لن" در فعل مسقبل مجهول

لَنْ تُفْعَلَ	لَنْ يُّفْعَلْنَ	لَنْ تُفْعَلَا	لَنْ تُمْعَلَ	لَنْ يُفْعَلُوا	لَنْ يُّفْعَلاَ	لَنْ يُفْعَلَ
لَنْ نُفْعَلَ	لَنْ أُفْعَلِ	لَنْ تُفْعَلْنَ	لَنْ تُفْعَلَا	لَنْ تُفْعَلِيْ	لَنْ تُفْعَلُوا	لَنْ تُفْعَلَا

فصل

متنقبل منفی محرواند: زیرا که آخرآ ب دو صیغه ضمیر نون جمع است وآن مبنی است ولهذا تغیر نمی شود، و معنی حال در فعل مضارع باقی نم ند. لن بَفعل م مر گزنخوامد کرد آب یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی سه الله در فعل مستقبل معروف. لن بفعل محانی آب صیغ از مانقدم ظام اند. لن انفعل مر گزنگرده خوامد شد آب یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید سه الله اور فعل مستقبل مجبول. لن انفعل معنی این صیغها را حاجت بیان نیست. خوابی که نفی جحد به "لم" بناکنی، "لم" وراول فعل مضارع در آر، وای را نفی جحد به "لم" می گویند،
و" لم " در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد، واگر باشد ساقط گر داند
چول: لَمْ يَدْعُ وَلَمْ يَرْمِ وَلَمْ يَخْشَ وحروف علت سه است: واد والف و یا یه مجموعه وی وای
باشد، پنج محل این ست: واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر، ودو کلمه حکایت
نفس متعکم، ودر بهفت محل نون اعرابی را ساقط گر داند، چبار تثنیه ودو جمع مذکر غائب وحاضر،
وحاضر،

خوای : سوال : بمصنف علی "د" را به بحث " نم" چرا مقدم کرد؟ جواب : زیرا چه "نی "آخر فعل مفارع را از حرکت باز نداشت ، بخلاف " م" که از حرکت باز داشت ، و آخر را جزم کرد ، و نیز "نی" تغیر زمانه تکرد ، و " لم از زمانه متغیر ساخت ، پس اشر فیت این است . (مولوی عسکری) در اول : سوال : "لم " رد اول فعل مضارع چرا آورده شد؟ جواب : تا سامع بر وقت بدو تکلم بفهمید که این نفی جحد الله است . (ت) به "لم" . " نم" حرفے است مستقل لیکن فرا اصلی ایک قلت ، است و عرفی بد که میم بدل از الف است الا تیج دلیلی برین قول ندارد ، والله اعلم . (منه)

می گویند: سوال: این نفی را نفی جحد بی نم' چرا نامیدند؟ جواب: جحد بفتح اول وسکون ثانی بمعنی وانسته انکار کردن ست. کذا فی "اصراح"، چول ماضی متحقق الوقوع است پس معنمیش را گویا دانسته انکار کردن است، اما جحد بعنم و بفتحتین پس بمعنی قلّت غیر ست بمعنی انکار، کذا فی "القاموس" و "منتهی الارب"، و آنچه شارح میرزا علی بر جندی بفتحتمین نقل کرده، مخالف اکثر کتب معتره است، اما صاحب "منتخب" ہے نویسد: جحد بالفتح و باصلم انکار کردن ست بدانستگی.

سه است: سوال: این سه حروف راعت چرا نامیدند؟ جواب: زیرا چه این حروف قبول اعلال مے کنند از حذف دابدال واسکان، پس تغیر را را ہے است دریں حروف ہمچو علیل که تغیر مزاجی دارد، و نیز علت بالکسر جمعنی بیاری است، گذا فی "اھراح" ووقت بیماری مجموعه ازین سه حروف واسے از زبان مریض بیروں ہے آید، شاعرے گوید شعر:

حرف علت نام کردم واو والف و پائے را مر کرادر وے رسد ناچار گوید واے را

وای: سوال: مجموعه این سه حروف سوائے وائے دیگر ہم متصور بود، چوں اوی وویاء، پس چرامصنف ﷺ وائے راخاص نمود؟ جواب: تا اشارہ باشد بوجه تشبید که کلمه از زبانِ علیل بیر ول ہے آید نه مجموعات دیگر. (ش) پیحش: مثال الف نه ترسید آل یک مرد و نون بنی ہستند. (منه قنوجی) یک مرد و نون بنی ہستند. (منه قنوجی)

غائب وحاضر، ودر جمه کلمات عمل در معنی کند، یعنی صیغه فعل مضارع را جمعنی ماضی منفی گرداند. بجث نفی جحد به "لم" در فعل مستقبل معروف

لمْ تَفْعَلْ	لَمْ يَفْعَلْنَ	لهْ تَفْعَلا	لَهْ تَفْعَلْ	لَمْ يُفْعِلُوْا	لَمْ يَفْعَلا	لمْ يَفْعَلْ
لَمْ نَفْعَلْ	لَمْ أَفْعَلْ	لَمْ تَفْعَلْنَ	لَمْ تَفْعَاد	لَمْ تَفْعَلَيْ	لَمْ تَفْعَلُوْا	لَمْ تَفْعَلَا

بحث نفي جحد بـــ" لم" در فعل مستفتبل مجبول

لمْ تُفْعَلْ	لَمْ يُفْعَلْنَ	له تفعلا	لَهْ تُقْعَلْ	لَمْ يُفْعَلُوْا	لَمْ يُفْعَادُ	لَمْ يُفَعَلُ	
لَمْ نُفْعَلْ ا	لَمْ أُفْعَلْ	لَمْ تُفْعَلْنَ	لَهْ تَفْعَلَا	لَمْ تُفْعَلَيْ _	لَهُ تُفْعَلُوا	لمْ تُفْعَلَا	

قصل

ای ہمه که گفته شد بحث نفی جحد بلم در مستقبل بود، چوں خواہی که لام تاکید بانون تاکید بناکنی، لام تاکید در اول فعل مستقبل در آر، ونون تاکید در آخر اوزیادہ کن، ولام تاکید ہمیشه مفترح اش

منقی حرواند؛ سوال. ۱م منتقبل را چرا بماضی منفی گرداند؟ جواب: ۱م مشابهت دارد به إن شرطیه و زیرا که م دو مامل چازم اند، وحرف شرط ماضی را بمعنی مستقبل گرداند، بهم چنیس ای استقبل را بمعنی ماضی گرداند، حملا مصد علی الصد. له یفعل ای نه کردآل یک مرد در زمانه گذشته صیغه داصد مذکر غائب بحث نمی جحد ای در فعل مستقبل معردف، و فس انده ای علی هدا. (منه) له یفعل کرده فتد آل یک مرد در زمانه گذشته صیغه داصد مذکر بحث نفی جحد ای در فعل مستقبل مجول انده ای جدد ای ایمیکه افاده معنی تاکید نماید، و مجرد باشداز معنی حالیه از براچه اگر معنی حال داشته باشد پس اجتماعش بانون تاکید که معنی استقبل بیدا میسازد دشوار است (ش) تون تاکید: ای نویک افاده معنی تاکید نماید، و مجرد باشداز معنی حالیه ای در اول مضارع " چرانه گفت ؟ جواب: برائ حتیب برای معنی که بذگام وخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبل گرفته می شود. مفتوح باشد: زیراکه فتح اخف حرکات است از حرکات شلاشه.

ونون تأكيد دو نون است يكي نون تقيله دوم نون خفيفه، ونون تقيله نون مشدد را تويند، ونون خفيفه در مشت كلمه در وبون خفيفه نون ساكن را كويند، ونون تقيله در چهارده كلمه در آيد، ونون خفيفه در مشت كلمه در آيد، ونوان خفيفه در مشت كلمه در آيد، وما قبل نون تقيله در يخ محل مفتوح باشد، وآل يخ محل اي است: واحد مذكر غائب وواحد مؤنث غائب وواحد منذكر حاضر، ودو صيغه حكايت نفس متكلم، ودر شش محل ما قبل نون تقيله الف باشد، چهار تثنيه دو جمع مؤنث غائب وحاضر، دري دو محل الف فاصل در آيد، ودر جمع مؤنث عائب وحاضر واو دور كرده شود، ما قبل اوضمه گذاشته شود، تا دلالت كند بر حذف واو، واز صيغه واحد مؤنث حاضريا، دور كرده شود، ما قبل او صمه گذاشته شود، تا دلالت كند بر حذف واو، واز ونون ثقيله در شش محل مكور باشد، وآن شش محل همانت كه دران الف در مي آيد، ودر باقي ونون ثقيله در شش محل مفتوح، ونون خفيفه در محليكه الف باشد ورنيايد،

دونون است: مر دونون در افاده معنی تاکید مستقبل برابر اند، مگر اکثر کوفیاں نون ثقیله رااصل و نون خفیفه را فرع آل مے پندارند، وبھریاں ہم کے رااصل میدائند، ونزد بعضے در نون ثقیله تاکید زائد است به نبیت نون خفیفه. (ت)

نون ثقیله: سوال: نون مشدو را ثقیله پرا گویند؟ جواب: زیراچه مشدو با عتبار آکله دو حرف در و یک جا بجم ہے آیند ثقیعه وار و

(منه) مفتوح باشد: در دو محل مضموم دور یک محل مکور، دور شش محل ساکن چنانچه ہے آید. (منه) مخ محل: سوال: ما قبل نون ثقیله رادری می محل ساکن چرانه کردند ، جواب: تا اجتماع سائنین علی غیر حده الذم نیاید. (ت)

الف فاصل: حاجت الف فاصل آوردن چیست؟ جواب: تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید، یکے نون جع دوم نون ثقیله که بمنزله دونون است؛ زیراچه اجتماع سه نون زائد لازم نیاید، یک نون جع دوم نون ثقیله که بمنزله دونون است؛ زیراچه اجتماع سه نون زائد مین است وای جواب: مهر نون زائد کرده شود بجبت لازم اولی است وای موان واد جع دنون مدغم. حذف واد: توله: بر حذف واد: سوال: در یخا حذف فاعل لازم آید؛ زیراچه واد ضمیر وفون ثقیله: یک مقام آل موجود است، دایس چنیں حذف درست ست.

وض است دایس ممنوع است ، جواب: ضمه قائم مقام آل موجود است، دایس چنیں حذف درست ست.

عاضر، وجع آل دواحد مؤنث عاض، دام دو وصیفه حکایت نفس متعلم، محلیک الف: وآل بہشت محل ست. در نیاید: سوال: در میل خون خفیفه.

ودر باقی محل بیاید، ونونِ اعرابی بانونِ تا کید جمع نشود.

بحث لام تا کید بانون تا کید "قلیه در فعل مستقبل معروف

لَتَفْعَلَنَّ	لَيَفْعَلْنانَّ	لتَفْعَلَانً	لتَفْعَلَنَّ	ليَفْعَلُنَّ	لْيَفْعَلاَنً	لَيَفَعَلَنَّ
لَنَفْعَلَنَّ	لأَفْعَلَنَّ	لَتَفْعَلُنَانً	لْتَفْعَلَانً	لْتُفْعَلِنَّ	لَتَفْعَلُنَّ	لَتَفْعَلَانً

بحث لام تا كيد بانوان تا كيد ثقليه در فعل متلقبل مجمول

لَتُفْعَلَنَّ	لَيُفْعَلْنَانً	لَتُفْعَلَانً	لتُفْعَلَنَّ	لَيُفْعَلُنَّ	لَيُفْعَلاَنِ	لَيُفْعَلَنَّ
لَنُفْعَلَنَّ	لَأُفْعَلَنَّ	لَتُفْعَلْنَانً	لَتُفْعَلَانً	لَتُفْعَلِنِّ الْتُ	لَتُفْعَلُنَّ	لتُفْعَلَانً

بحث لام تا كيد بانون تا كيد خفيفه در فعل مستقبل معروف

لنفْعَلَنْ	لَأَفْعَلَنْ	ا لَتَفْعَلِنْ	لتَفْعَلُنْ	لَتَفْعلَنْ	لتفعلن	لَيُفْعَلُنْ	لَيَفَعَلَنْ

بحث لام تا كيد بانون تا كيد خفيفه در فعل مستقبل مجبول

		T			
لْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ	لتَفْعَلُنْ لَتُ	لتُفعلنْ	لتُفْعَلَنْ	اَيُفْعَلُنْ	لَيُفْعَلَنْ

بیاید چرا که مانع نون خفیفه یافته نمی شود. (منه قنوجی) جمع نشود: تا اجتماع نونات لازم نیاید، و نیز نون اعرابی بدل اعراب رفع ست، وما قبل نون تا کید مبنی ست، پس جائے اعراب باقی نمانده، لبنداحذف کرده شد. لبهعین مرآئینه مرآئینه خوامد کرد آل یک مرد در زمان مستقبل صیغه واحد مذکر نائب بحث لام تا کید ثقیله ور فعل مستقبل معروف.

لنفعل منتقبل مجهول، وقس المواقي على هذا ليفعس مرآ نينه مراور المستقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بالون تاكيد تقيد در فعل منتقبل مجهول، وقس المواقي على هذا ليفعس مرآ نينه مرا نينه خوامد كردآل يك مرد درزمان منتقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بانون تاكيد خفيفه در فعل منتقبل معروف. ليفعل مرآ نينه مردة خوامد شرة كرينه مردة خوامد شدآل يك مرد در زمان منتقبل صيغه واحد مذكر غائب بحث لام تاكيد بانون تاكيد بانون تاكيد بانون تاكيد بانون تاكيد بانون تاكيد خفيفه در فعل منتقبل مجهول ، والماقى على هدا.

فصل

این بهد که گفته شد بحث فعل مستقبل بانون ثقیله و خفیفه بود، چول خوابی که امر بناکنی، امر گفته می شود از فعل مضارع، غائب از غائب، حاضر از حاضر، متکلم از متکلم، معروف از معروف، مجهول از مجهول چول خوابی که امر حاضر معروف بناکنی، علامتِ مضارع راحذف کن، بعده بنگر که متحرک می ماند یا ساکن، اگر متحرک میماند آخر راساکن کن اگر حرف علت نباشد چول: از تَعِدَ عِدْ از تَضَعُ ضَعْ، واگر باشد ساقط شود چول: از تَقِیْ ق، واگر ساکن میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه محور باشد یا مفتوح بهمزه وصل محور در اول او در آر، میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه محور باشد یا مفتوح بهمزه وصل محور در اول او در آر، میماند نظر کن در عین کلمه، اگر عین کلمه محور باشد یا مفتوح بهمزه و صل محور در اول او در آر،

امر بنائی [وآل صیفہ ایست کہ طلب کروہ شود بآل فعل از فاعل] سوال: تحریف امر جیست؟ جواب: امر لفظ ست موضوع برائے طلب فعل اعم ازائلہ متکلم خود را حالے پندارد یا عاجز یا مساوی . ونز واہل اصول ور امر استعلاء معتبر است، وآئی بروجہ فضوع باشداوراد عاء گویند، امر باتساوی التمائی است کما هو مدکور فی المطولات . (منه) فعل مضارع جرابنائے سازند؟ جواب: بسب مناسب استقبالیت که ور زمانه مستقبل مستقاد است؛ فعل مضارع سوال: امر رااز فعل مضارع چرابنائے سازند؟ جواب: بسب مناسب استقبالیت که ور زمانه مستقبل مستقاد است؛ زیرا چه امر کردہ نمی شود بجیزے که گذشته است، چه وری امر تکلیف ما لا بطاق ست، وہم چنین کردہ نے شود با بجاد موجود فی الحال کہ محال است. (ت) چوں خواتی: ایس ہمہ بجہت مناسب میان فرع واصل معاست: یعنی تا، را کہ علامت مضارع حضر ست. حذف کردہ شد آل مشاببت تامہ بنز باقی ومضارع بردہ شوری محال معرب کردہ شدہ بود، چول علامت مضارع حذف کردہ شدآل مشاببت تامہ نیز باقی ساقط زیرا چہ اگر سورہ است کہ اصل در افعال بسب فقدان محال مخور سات کہ اصل در افعال بسب مشاببت تامہ بنز باقی ساقط زیرا چہ اگر ساقط نشود ، معلوم است کہ اصل در مخی سورہ سیدہ است یا ہمال سکون است کہ از پیشتر حاصل معنوعات است لازم نیا بد، واین ہمزہ وصل محور سیدہ وصل بیری وجہ گویند کہ این ہمزہ وصل محود در آر تا ابتداء بسکون کہ از سست کہ خود از بما بعد خویش وصل میرہ وصل میازد ، واطف معروف سازند ، تائے علامت مضارع راحذ فی کردہ سیدہ است چوں خواست نظر کردند بر مین کلمہ کہ در نست مفتوح معروف سازند ، تائے علامت مضارع راحذ فی کردند رائی کردند بر مین کلمہ کہ در نست مفتوح است ورد تصر محدور ست ، ہمزہ وصل مکور در اول کلمہ آوردند وا خرد رائی ناد نظر کردند بر مین کلمہ کہ در نست کہ مفتوح است ورد تصر مدر تصر معروف سازند ، است واصر مقور میان موسل مکور در اول کلمہ آوردند وا خرد رائی ناد نظر کردند بر مین کلمہ کہ در نست کے مفتوح است ورد تصر معروب ست کورد در اول کلمہ آوردند وا خرد رائی تار در نست کورد در نست مفتوح در نست مورد کردہ شد مورد کورد کی است مورد کرد کردہ ست کورد کردہ شد کردہ ست کورد کردہ شد کردہ ست میں کہ مورد کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ کردہ ست کردہ کردہ شدی کردہ ست کورد کردہ شدی کردہ شدی

تَضْرِبُ اِضْرِبُ اِضْرِبُ واگر باشد ساقط شود چول: از تَرْمِيْ ارْم واز تَخْشَى اِخْشَ، واگر عين كلمه مضموم باشد، جمزه وصل مضموم در اول او در آر، وآخر راساكن كن اگر حرف علت نباشد چول: از تَنْصُرُ انْصُرْ، واگر باشد ساقط شود چول: از تَدْعُوْ اُدْعُ، چول خوابی كه امر حاضر مجبول وامر عائب معروف یا مجبول بناكن، لام امر مكور در اول او در آر، وآخر او جزم كن اگر حرف علت نائب معروف یا مجبول بناكن، لام امر مكور در اول او در آر، وآخر دو جزم كن اگر حرف علت ناشد، واگر باشد ساقط شود چول: لِنَدْعُ لِيرْمِ لِيَحْشَ، ونون تاكيد چنانچه در مضارع می آيد در امر نيز می آيد، ودر امر نون اعرافی جم ساقط شود.

		ر معروف	بحث امر حاص		
افعلن	افْعَالا	افعُليُ	إفعلوا	افعاً\	اِفْعَلْ
		نمر مجهول	بحث ام ی		
لِتُفْعَلْن	لتُفْعَلا	لتُفْعليْ	لِتُفْعِلُوْا	لتُفْعَلا	لِتُفْعَلْ

وامحر بیشد وصل محدور نیزازاول یا، واز ثانی الف حرف مدت راا قَتند ند (منه) جمز وصل مضموم: بمزه وصل مضموم با تباع عین کلمه درآ وردند (منه تنوجی) چول از نصو العصو الصر و النصرة یاری کردن (قنوجی) تا، علامت مضارع راحذف کرده ما بعد ش راس کن و عین کلمه را مضموم یا قتند بمزه وصل مضموم درآ وردند، وآخر راس کن کردند، انصر شد. (ت) ادع در اصل نداغو بود، ضمه برواو تقبل پنداشته حذف کردند، تداغو بیکون واو شد، چول بنائے امر حاضر معروف خواستند، تائے علامت مضارع راحذف کردند، وما بعد ش راس کن یا قتند و عین کلمه را مضموم بهزه وصل مضموم درآ وردند، وآخر او حرف علت شد، قطع شد، اذخ شد. (ت) لام امر سوال: لام امر مراول کلمه چراآ وردند؟ جواب: تاز ابتدائے تکلم معموم شود که این نوع دیگر ست از کلام، سوال: لام امر چرامکور باشد؟ جواب: بسبب مشابهت او بلام جاره در اختصاص عمل، و نیز تا فرق شود در لام امر ولام تاکید. (ت) امر نوان اعرائی زیرا چه او بدل اعراب ست یا رفع، وم کاه اعراب وقت بنائے ساقط می شود و دون اعرائی امر سوال بیده صیفه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف. لنه علی باید که کرده شوی تو یک مر در زمان آینده صیفه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف.

بحث امر غائب معروف لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِيَفْعَلُ بحث امر غائب مجبول اليُفْعَلُوا لِتُفْعَلُ لَتُفْعَلُ التُفْعَلَا بحث امر حاضر معروف بانون تقيله اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ بحث امر حاضر مجهول مانون ثقيله لتُفعَلَنَانَّ لتُفْعَلُنَّ لِتُفْعِلِنَّ لِتُفْعِلِنَّ بحث امر غائب معروف بانون ثقيله لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَانَّ لِيَفْعَلَنَّانَّ بحث امر غائب مجهول بانون ثقيله ليُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلنَّ لِتُفْعَلانَّ لِيُفْعَلْنَا لِيُفْعَلْنَا لِإُفْعَلَنَّ لِأُفْعَلَنَّ

لیفعل: [بید که بخندآن یک مردور زمان آینده صیفه واحد مذکر غائب بحث امر غائب معروف.] موال. علامت مضارع از امر حاضر مجهول چراحذف نشد؟ جواب: برائے این که قلیل الاستعال است، پس زیادت حرف درومضا نقد نه دارد. لیفعل باید که کرده شودآن یک مردور زمانه آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب مجهول. افعل برآئینه بکن تویک مردور زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تقیله. (منه) لیفعل برآئینه باید که کرده شوی تویک مردور زمانه آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر مجبول بانون تقیله. (قنوبی عم فیضه) لیفعلی: مرآئینه باید که بخندآن یک مردور زمان آینده صیغه واحد مذکر عاضر بحث امر عائب معروف بانون تقیله. (قنوبی) لیفعلی: مرآئینه باید که کرده شودآل یک مردور زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب معروف بانون تقیله. (قنوبی) لیفعلی: مرآئینه باید که کرده شودآل یک مردور زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب مجبول بانون تقیله

بحث امر حاضر معروف بانون نفيفه افْعَلَنْ افْعَلَنْ افْعَلَنْ افْعَلَنْ الْفَعْلَنْ الْفُعْلَنْ الْفُعْلَانْ الْفُعْلَانْ الْمُعْلَىٰ الْعُلْمُ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلِمْ الْمُعْلِمْ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمْ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلِمْ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ الْمُعْلِمُ الْمُعْلَىٰ الْمُعْلِمُ الْمُع

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث امر بود، چوں خواہی کہ نہی بنا کئی پس لائے نہی در اول فعل مستقبل درآر، ولائے نہی درآخراو در پنج محل جزم کند مثل " لم" اگر درآخراو حرف علت نباشد،

افعد مرآ کیند بکن تو یک مرد در زماند آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون خفیف. کنفعد مرآ کیند باید که کرده شوی تو یک مرد در زماند آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفد. لبععل مرآ کیند باید که بخدآ آل یک مرد در زماند آینده، صیغه واحد مذکر خائب بحث امر خائب معروف بانون خفیفد. (منه) لبععل مرآ کیند باید که کرده شود آل یک مرد در زمان آیند جصیغه واحد مذکر خائب بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفد. نبی بنائی [آل فیح است که طلب کرده شود آل یک مرد در زمان آیند جصیغه واحد مذکر خائب بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفد. نبی بنائی و آل فیح است که طلب کرده شود بآل ترک فعل از فاعل] سوال: این چنیس افعال را نبی چرا نامید ند؟ جواب: زیرا چه نبی در لغت بمعنی باز واشتن است از کار و گفتار ، گذا فی "الصراح". (منه) سوال: بحث امر را بر مجت نبی در ذکر چرا مقدم کردند؟ جواب: بر نبی حرف نبی که مفید مغنی عدم است واخل ست ند بر امر ، ووجودی مقدم ست بر عدی باعتبار شرف. پس لائے نبی این قید احترازی ست برائے افراج لائے نبی مثابه است بلام امر نزیرا چه لام امر برائے طلب فعل ست ، ولائے نبی برائے طلب ترک ، پس مرد و شریک شدند در طلب ، لبذا عمل او نمود ند قد یکھی هذه القدر .

وا كر باشد ساقط گرداند چون: لا تَدْعُ و لا تَرْم ولا تَخش، واز مفت محل نون اعرابي راجم دور تمايد، ودر دو محل در لفظ پیچ عمل نکند، ونون تا کید چنانچه در مضارع می آید جمبران طریق ورنهی نیز می آید. پین درج مؤنث عائب دهانبر

بحث نهي حاضر معروف

لَا تَفْعَلْنَ	لَا تَفْعَلَا	لَا تَفْعَلِيْ	لَا تَفْعَلُوا	لَا تَفْعَلَا	لَا تَفْعَلْ
		ي حاضر مجہول	بحث ألم		

لَا تُفْعَلُوا لَا تُفْعَلِيْ

بحث نہی غائب معروف

لَا يَفْعَلَا لَا يَفْعَلُوا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا

بحث نہی غائب مجہول

لَا يُفْعَلُوا لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلْ لَا يُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلْ لَا يُفْعَلْ

بحث نهى حاضر معروف مانون ثقیله

لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلِنَّ

نون اعرابي · چبار تثنيه ودوجمع مذكر غائب وحاضر ويلح واحد مؤنث حاضر. دور تمايد · زيراكد نون اعرابي بدل اعراب رفع ست، ومرگاہ لائے نہی اعراب راحذف می کند ، پس نون اعرابی راہم دور نماید . (محمد عسکری قنوجی) **در نہی** : برائے تا کید طلب ترك تعل. لا تفعلُ. مكن تويك مروورزمان آيده صيغه واحدمد كر بحث نبي حاضر معروف، والباقي على هدا. لا تُفعلُ كروه مشولة يك مرو در زمان آينده صيغه واحد مذكر بحث نهى حاضر مجهول. لا يفعلُ نه كندآ ل يك مرو در زمان

آینده صیغه واحد مذکر غائب بحث نهی غائب معروف إلخ. لا یفعل: کرده نشود آل یک مرو در زمان آینده صیغه واحد مذکر عائب بحث نهی غائب مجهول. لا تفعلنُ: زنهار مکن تو یک مرو در زمان آینده صیغه واحد مذکر حاضر بحث نهی حاضر معروف مانون تقيله، والباقي على هذا.

بحث نهى حاضر مجبول مانون تقيله لَا تُفْعَسَانَ لَا تُفْعَلَانَ لَا تُفْعِلُنَّ لَا تُفْعِلُنَّ الْأَنْفُعِلِيُّ لَا تُفْعَلَانً لَا تَفْعَلَىٰ بحث نهى غائب معروف بانون تقليه لَا تُفْعِلُانَ لَا يَفْعَلْنَانً لَا يَفْعَلَنَّ الْا تَفْعَلِنَّ لا يَفْعَلَانً لَا يَفْعَلَنَّ لا أفعلن لا نَفْعَلَىَّ بحث نهى غائب مجبوليانون ثقيل لَا تُفْعَلَانَ لَا يُفْعَلْنَانً الأيفعل الأتفعل لا يفعلانً لا يَفْعَلَنَ لا أَفْعَلَنَّ لا نُفْعَل َ بحث نهى حاضر معروف مانون خفيفه لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلِنْ بحث نهى حاضر مجبول مانون خفيفه لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعِنُ اللَّا تُفْعِلَنْ بحث نهى غائب معروف بانون خفيفه لا تفعلن لَا يَفْعِلْنُ لَا تَفْعِلْنُ لَا أَفْعَلْنُ لَا أَفْعَلْنُ لَا يَفْعَلَنْ

لا تفعد زنبار کرده مشولتو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر ها ضربحث نهی حاضر مجبول بانون شقیله لا بفعل زنبار نه کند آس یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مائب بحث نبی عائب معروف بانون ثقیله. (منه) لا نفعلی زنبار کرده نشود آس یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مائب بحث نبی مائب مجبول بانون شقیله، و نسانی عدی هد. لا تفعلی زنبار مکن تویک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر ها ضربحث نبی ها ضرمعروف بانون خفیفه. منه. لا نفعلی زنبار کرده مشو تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر ها شربحث نبی ها ضرمجبول بانون خفیفه. (منه)

بحث نهى غائب مجبول بانون خفيفه

لَا نُفْعَلَنْ	لَا أُفْعَلنْ	لَا تُفْعَلَنْ	لَا يُفْعَلُنْ	لَا يُفْعَلَنْ

فصل

ای جمه که گفته شد بحث نهی بود، چول خوابی که اسم فاعل بناکنی، اسم فاعل گرفته می شود از فعل مضارع معروف، پسعلامتِ مضارع راحذف کن، بعد از ان فاء کلمه را فنخ ده، ومیانِ فاوعین الف فاعل در آر، وعین کلمه را کسره ده، ولام کلمه را تنوین زیاده کن، تااسم فاعل گردد.

فَاعِلَاتٌ	فاعلتان	فاعِلَة	فَاعِلُوْنَ	فاعلان	فَاعِلُ
------------	---------	---------	-------------	--------	---------

ایں ہمہ کہ گفتنہ شد بحث اسم فاعل بود ، چوں خواہی کہ اسم مفعول بنا کنی ، اسم مفعول ساختہ می شود از فعل مضارع مجبول ، پس علامتِ مضارع راحذف کن ، بعد از اں میم مفتوح مفعول در اول او در آر ،

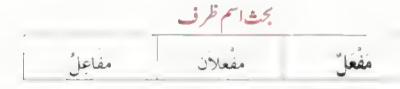
لا یفعلی. زنبار کروه شود آل یک مرد در زمان آیده صیغه واحد مذکر خائب بحث نبی خائب مجبول بانون خفیفه.
اسم فاعل سوال: تعریف اسم فاعل چیست؟ جواب: اسم فاعل اسے است که مشتق باشد از مضارع ، تا دلائت کند بر ذاتے که قائم باشد بآل فعل بمعنی حدوث بدون لحاظ تفصیل وزیادت اوبر چیز دیگر علامت مضارع علامت مضارع را بدی وجه حذف کردند که اسم فاعل مضارع نبیست ، پس علامتیں نیز در و نخوا بد ماند . کسره اگر فتح باشد یاضمه ورند بحال خود باید گذاشت . شوین زیاده کن آزیرا چه تنوین خاصه اسم است] تنوین عبارت است از نون ساکن زائد که تا بع حرکت اخیره باشد ودر کتابت نباید . فاعل : کنده یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل ، و قس الدواقی علی هدا، اسم مفعول اسے ست که مشتق باشد از فعل مضارع مجبول تادلالت کند بر چیز ہے که بروحدث واقع شود بلا لحاظ تفضیل بردیگر ہے . فعل مضارع بجبول تادلالت کند بر دو منسوب شوند بسوئے مفعول . میم مفتوح سوال : میم را فتح چرا دادند؟

جواب: زيراجيد فتح اخف الحركات است وراول اع بجائ علامت مضارع.

وغين كلمه راضمه ده، وميانِ عين ولام واو مفعول در آر ، ولام كلمه را تنوين ده، تااسم مفعول گرد د .



چوں خواہی کہ اسم ظرفِ زمان و مکان بنا کئی، علامت مضارع راحذف کن، و میم مفتوح در اول او نفخ میں در آر، وعین کلمہ را فتحہ دہ اگر مضموم باشد، ورنہ بحالش بگذار، ولام کلمہ را تنوین ملحق کن، تااسم بیب نفتہ نق زمان و مکان گرود.



ضمه ده اگر مفتول باشد یا محکور، ورنه بحال خود بگذارند. در آر مراد از آوردن واومفعول پیدا کردن واوست؛ زیرا که مععل بفتم مین در کلام قوم بدون تا بیافته نشد، لبذا ضمه مین کلمه رااخبان کردند واو پیدا شد (ش) مفعول کرده شد یک مرد صیفه واحد مذکر بحث اسم مفعول اسم ظرف جیست ؟ جواب: اسے ست که ساخته شود از فعل مضارع، تا دلالت کند برزمان و قوع حدوث یا مکان و قوع حدوث، (ت)

مکان باید دانست که ظرف بر دو نوع است: از ظرف زمان ۱۲ ظرف مکان، ظرف زمان آنست که بجواب سوال "متی " واقع شود مثلا منی نصوه "ی فی رمصان، وظرف مکان آنست که بجواب سوال آنی واقع شود چون آبی الأسد آی فی لصحو، علامت مضارع سوال، ظرف از فعل مضارع چرا می گیرند؟ جواب: برائ مناسبت میان م دو در حرکات وسکنات، میم مفتوح سوال: بازدی و میم مفتوح موجب التباس با مصدر میمی شت، پس چرا میم رازائد کردند؟ جواب: التباس میمی بجبت قلت مصدر میمی جائز داشته شد. مفعل کین جائے کردن و یک زماند کردن صیخه واحد بحث اسم ظرف.

فصل

این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود، چون خواهی که اسم آله بناکنی، علامتِ مضارع راحذف کن و میم مکسور در اول او در آر، وعین کلمه را فته ده اگر مفتوح نباشد، ولام کلمه را تنوین ملق ساز، تا ای سم مساوی ای سمور باشد باشد. او سام آله که اکثر اسم آله که اکثر اسم آله گردد، واگر بعد عین کلمه الف آری، و یا پس لام تا زیاده گنی دو صیغه دیگر اسم آله که اکثر موافق قیاس ست، ید بدمی آید.

بحث اسم آله

مِفْعَالَانِ مَفَاعَيْلٌ	ومِفْعَالٌ	مَفَاعِلُ	مِفْعَلْتَانِ	مِفْعَلَادِ	مِفْعَلَةٌ	مِفْعَلٌ
			فصا	<u>.</u>	,	, , , , , , , ,

ایں ہمہ کہ گفتہ شد بحث اسم آلہ بود، چول خواہی کہ اسم تفضیل بناکن، علامتِ مضارع راحذف کن وہمزہ اسم تفضیل در اول او در آر، وعین کلمہ را فتح دہ اگر مفتوح نباشد، ولام را تنوین مدہ، این طریق بنائے اسم تفضیل برائے مذکر است، اما چول صیغہ مؤنث بنا کنی، بعد حذفِ علامتِ مضارع فار را

اسم آله اسم آبه اسے ست که ساخة می شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر واسطه فعل ای چیز یکه بذرایده استعانت او فعل از فاعل صادر شود ، وعلامه تفتازانی نوشته است که آله نمی شود مگر در افعال متعدید علاجید که اثرش تا بمفعول رسد . (منه) مفتوح نباشد اگر مفتوح باشد بحالت خود بگذار مفعل: یک آله کردن صیغه واحد بحث اسم آله ، وقس سوقی علی هدا. اسم تفضیل: سوال: تعریف اسم تفضیل: سام تفضیل: ای است که گرفته می شود از مضارع معروف برائ دلالت بر چیزے که موصوف است بر زیادت بر ماخذ بر غیر خود ، وآل برائ فاعل آید مطردا. و بمزه اس بعنی آنچه بعد حذف علامت مضارع باتی مانده ست ، در اولش بمزه اسم تفضیل در آر در اول بمزه در اول معنوه در اول مفتوح اسم تفضیل بدین غرض زائد کرده شود تا اول کلمه یاز عفوان تکلم معلوم سے شود که این اسم تفضیل ست .

ضمه ده، وعين را ساكن، وبعد لام الف مقصوره لاحق كن، ولام كلمه را فتحه ده، تا اسم تفضيل مؤنث گردد.

			وتفضيل	بحثاسم			
فُعَلِّ	فُعْلَيَاتٌ	فُعْلَيَانِ	فُعْلَى	أَفَاعِلُ	أَفْعَلُوْنَ	أَفْعَلَانِ	أَفْعَلُ

ضمه ده زیرا که چول علامت مضارع را بسبب و توع آغیر در صیغه مضارع حذف کردند فا، کلمه ساکن ماند وزائد کردن حرف بجبت انحطاط در جه مؤنث از در جه مذکر مناسبت نیفتاد، لبنداح کات فا، کلمه راتز چچ دادند، چول ضمه قوی است، واول کلمه متحمل آس مے تواند شد، لبنداضمه راافتیار کردند.

الف مقصوره الف مقصوره كدعلامت تانيث است وآن الفي است كه بعد او جمزه نباشد. ولام كلمه و چون ما قبل الف فتحه بايد، لهذا لام كلمه راالخ. أفعل كننده تريك مروصيغه واحد مذكر بحث اسم تقضيل.

منشعب منثور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعين.

بدال -أسعدك الله تعالى في الدارين - كه جمله افعال متصرفه واسائع متمكم از روع تركيب حروف اصلی بر دو گونه است: ثلاثی ور باعی، اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او سه حرف اصلی باشد

چول: نَصَرَ وَضَرَبَ، و**ر ماعی آ**ل باشد که در ماضی او چبار حرف اصلی باشد چول: بَعْثَرَ . سد کرآن یک مرد نرآن یک ثرو

والسلام أزيادت لفظ ملام اقتداءً بكلام الملك العلام: ﴿ أَنَّهِ أَمَانَ مِنْ حَسَدُ مِسْتُمُ سَسَمَ مِ (لأحر ٤٠٠). بدال سوال: مصنف عيه البدان" گفت "بشنو" جرانه گفت؟ جواب. " بدان" تعلق بدل دارد، و" بشنو" تعلق بگوش، وفعل قلب از فعل محوش اقوى مي باشد. سوال: "اعلم" جرانه گفت؟ جواب: چونكه "اعلم" لفظ عربي ست، ود شوار است برائخ مبتديان به نسبت فاری ، لہذا مصنف 🗝 او را اختیار نہ کرد . (قنوجی) اسعدت سوال . "أسعد" صیغہ ماضی است، معنیش استقبال چرا می كيرند؟ جواب. چند جاماضي جمعني مستقبل آيد چنانچه شاع گفته

آمدہ ماضی بمعنی مضارع چند جا عطف ماضي بر مضارع در مقام ابتداء بعد موصول ونداء ولفظ حيث وكلما در جزایه وشرط وعطف م روو باشد در وعا

سوال: چوں مقصود معنی مستقبل بودیس خودش چرا نیا ور د؟ جواب: برائے تفاول لیعنی تا بامتیار صورت دلالت کند که اس وعا مقبول شد، ومثل ماضي متقق الوقوع است. (م)

واسائے متمکنہ [اسم متمکن اسمی ست کے آخرش جاد بداعراب و تنوین را۔ (محمد عسکری قنوجی) مراد از اسم متمکن معرب است، وداخل ست درال مصدر ومشتق وجامعه حروف اصلی حروف اصلی آنست که در جمیع متصرفات کلمه یافته شود، ودر موازنه برابر فا وعين ولام واقع شود، وآنچه خلاف است اوراغير اصلي محويند. (قنوجي عم فيعنه) رباعي بعنم اول منسوب است بسوئ اربعه مفتوح، و بمچنین ثلاثی بهنم اول منسوب بثلاثه وضم اول از تغیرات نسبت است ومنسوب بثلاث ورباع بهنم نیست؛ زیرا که زید بر ثلاثی صادق نجے آید چه زید منسوب بسر حرف نیست. (ن) سوال: ثلاثی ورباعی قتم فعل واسم است، و تعریف ثلاثی ورباعی = وعَرْقَبْ الماثلاثي بر دو گونداست: یکے مجر د که در ماضی او حرف زائد نباشد، ودیگر مزید فیه که در الربیب دون (عندالله) ماضی او حروف زائد نباشد، علی مطرد که ماضی او حروف ژائد نیز بر دو گونه است، یکے مطرد که وزن او بیشتر آید، ودیگر شاذ که وزن او کمشر آید، اما مطرد را پنخ باب است:

باب اول: ير وزن فَعَل يفُعَلُ نفتح العين في الماضي، وضمها في الغابو چول: النصر والنصرة ياري كرون.

تصريفه:

نَصَو يَنْصُرُ نَصْرًا فَهُو نَاصِرٌ و نُصِرَ يُنْصِرُ نَصْرًا فَهُو مَنْصُورٌ الأَمْرِ منه أَنْصُرُ والنهي عنه يَنْصَرُ وَمِنْصَارٌ وَمِنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَارٌ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَمَنْصَرَانُ وَالْحَمْعِ مِنْهُما مَنَاصِرُ وَمِنَاصِيرُ أَفْعِلَ التَفْضِيلُ مِنْهُ أَنْصَرُ وَالْمَوْنَتُ مِنْهُ فَصُورَى وَمِنْصَرَانُ وَالْحَمْعِ مِنْهُما مَنَاصِرُ وَمَناصِيرُ أَفْعِلَ التَفْضِيلُ مِنْهُ أَنْصَرُ وَالْمَوْنَتُ مِنْهُ فَصُورَى وَمِناصِيرُ أَفْعِلَ التَفْضِيلُ مِنْهُ أَنْصَرُ وَالْمَوْنِثُ مِنْهُ فَصُورَى وَمِناصِيرُ أَفْعِلَ التَفْضِيلُ مِنْهُ أَنْصَرُ وَالْمَوْنِ وَالْمَوْنُ وَأَنْصَرُ وَالْمَوْنُ وَأَنْصَرُ وَالْمَوْنُ وَالْمَوْنُ وَالْمَوْنُ وَأَنَاصِرُ وَلَمُونُونَ وَالْمَوْنُ وَأَنَاصِرُ وَلَمُونُونَ وَالْمَوْنُ وَأَنَاصِرُ وَلَمُونُ وَلَا مَعْمَا أَنْصَرُونَ وَأَنَاصِرُ وَلَعُونَا وَلَامِورُ وَلَامِونُ وَلَامُونُ وَلَا وَلَحِمْعُ مِنْهُما أَنْصَرُونَ وَأَنَاصِرُ وَلُونُ وَأَنَاصِرُ وَلُحُوا وَلَامِ لِنَافِيلُ وَالْجَمْعُ مِنْهُما أَنْصَرُونَ وَأَنَاصِرُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِ وَلَامِ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِ وَلَامِورُ وَلَامِ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامُ وَلَامُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامُونُ وَلَامُونُ وَلَامُورُ وَلَامُ وَلَامُونُ وَلَامُورُ وَلَامِورُ وَلَامُ وَلَامُونُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامِورُ وَلَامِورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُولُونُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُ وَلَامُورُ وَلَامُورُ وَلَامُولُونُ وَلَامُ وَلَامُونُ وَلَامُورُ وَلَامُ وَلَامُ وَلَامُولُوالِولُولُولُوالِ وَلَامُولُوالِكُولُولُ وَلَامُولُوالِ وَلَامُولُولُوالِولُولُولُولُولُولُولُولُولُوالْمُولُولُولُولُولُولُولُو

= مخصوص است بفعل 'زیراک جامد از اتائے متمکنه ماضی ندار و جواب: مراد از اسائے متمکنه اینجا فقط مصدر و مشتق است ، پدلیل مدم ذکر جامد دریں تتاب. (ش)

یچ مجرو اسم مفعول از تجرید جمعنی برینه کردن یعنی آل فعل که ماضیش خالی باشد از حروف زائده. حروف زائد. [مراه از حرف حبش حرفست تا شامل بود متعدد را به انکه حروف زاندوه ر کلام عرب حسب قاعد دده اند مجموعش نیووم انسیاد.

یج مطرور اسم فاعل است از اطراد جمعنی پس میت ویگر آمدن وروال شدن (ک) فی العام و الخنایر معنی باقی، ومضارع را ازی جبت فابر گویند که چول ازمنه کلانهٔ ماضی رادور کروند مضارع باقی ماند. و البصره التصریف جمعنی گردانیدن.

مصر ۱ یاری کرد آن یک مرو در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر نائب بحث اثبات فعل ماضی معروف مساصور. جمع اسم ظرف ودو صیغه او راسم آله ، و مساصیرٌ: جمع اسم آله کبری لیعنی منصارٌ منصوبی صیغه واحد مؤنث بحث اسم تفضیل.

المصوال عيني الثني مذكر بحث الم تغنيل. نصوبات صيف الثني مؤنث بحث الم تغنيل. باصر صيف جمع مذكر بحث الم تغنيل، نُصُرٌ: صيف جمع مؤنث بحث الم تغنيل. الطَّلَبُ: حِسْنَ، الدُّنحُولُ: ورآمدن، الْقَتْلُ: كَثْنَن، الْفَتْلُ: تافتن.

بب و وم: بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر چول: المضرب ... والنصر بة: رُون ور فتن برروئ رئين، ويديد كرون مثل.

تصريفه:

ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرِبا فَهُوَ ضَارِبٌ وَضُرِبُ يُضْرَبُ ضِرِبا فذاك مَضْرُوبٌ الأمر منه اِضْرِبُ والنهي عنه لا تَضْرِبُ الظرف منه مَضْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبةٌ ومِضْرَبةٌ ومِضْرَابٌ ومَضَارِبُ ومَضَارِيْبُ أفعل التفضيل منه أَضْرَبُ والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما أَضْرَبَانِ وضُرْبيَانِ والجمع منهما أَضْرَبُون وضُرْبيَانِ والجمع منهما أَضْرَبُون وأَضَارِبُ وضُرَبِّ وضُرْبيَاتٌ.

الغسل: شستن، الغلب: عليه كرون، الظلم: ستم كرون، الفصل: حدا كرون.

باب سوم: بروزن فَعِلَ يفْعَلُ بكسر العين في الماضي وفتحها في الغابر چول: السَّمْعُ....

الفتل مصنف عند این رااز باب بصر بیصر شمر ده ، و در کتب معتبره لغت مثل " قاموس" و "منتهی الارب" و "تاج المصادر" از باب ضرب بفرب است و کسرها اس و سر مین در مضارع . المصوب رفتن بر روئ زمین در "تاج المصادر" در بیان معنی ضرب رفتن را بقید روئ زمین مقید نه کرده ، واز " قاموس" مفهوم گردو که صوب و رقاعده : صوب می گروس جمعنی مطلق رفتن ، بهر حال قید بر روئ زمین در مفهوم صوب درین کتب معتبره نیست . (ت)

وپدید. یعنی آوردن وبین کردن مثل در "صراح" ست الصرب زدن و مثل آوردن، قولد تعالی: ٥٥ صرب منه مده ٥٠ (لمحن: ٤٦) اے وصف و بین، پس ظام عبارت " منتخب" و "صراح" مشحر برآس ست که مثل داخل باشد بمعنی ضرب، واز ظام "مثم العلوم است ، مثل از معنی ضرب خارج است، و "تاج المصادر" نیز مؤید عش العلوم است ، من مناه الإطلاع و مدرجه مده. (مولوی حکیم سید محمد عسکری قنوجی) العسل با نفتح، و بالضم نیزآید.

مكسو العين سوال: چول مصنف از إبواب مطرد و باب مفتوح العين ماضى ذكر كرد بعد آنها نوشتن باب فتح كه نيز مفتوح العين است مناسب بود پس باب بكسر مين ماضى راچها مقدم ساخت؟ جواب: ابواب ثلاثى مجرد دو نوع باشد اصول وفروع: =

والسَّمَاعُ: شنيدن و كوش فراداشتن.

تصريفه:

العلم: دانستن، الفهم: دريافتن، الحفظ: تكامداشتن، الشهادة: گوای دادن، الحمد: ستودن، الجهل: نادانستن.

= اصول آنکه حرکت مین ماضیش مخالف حرکت مین مستقبل باشد تا تخالف لفظی دلانت کند بر تخالف معنوی، وآل سه باب است: حصر صوب سمع، وفروع آنکه چنال نباشد، وآل نیز سه است: وقع کوم حسب، اصول بر فروع از روئ ر تبه مقدم است، بهٰذامصنف ۵۰ سمع را برونع مقدم ساخت، تابعد فراغ بیان اصول بفر وغیر دازد.

سوال: برین تقریر باید که قصل بفضل بکسر مین ماضی و ضم آل در مضارع و کاد یکاد بیخا مین ماضی و فتح مین مضارع از اصول ابواب بابق مهتند از الواب مستقله جداگانه فیست، لبندادر کتب معتره صرف ابواب ثلاثی مجر د شش گفته، واین دو باب رااز ابواب او نشمرده. (ازت) و السنما غ یعنی سمع و ساع که مصدر است دو معنی دارد: یکی شنیدن ما از ینکه توجه بمسموع باشد یانه باشد. دوم گوش فراداشتن، یعنی حاسته گوش راما کل و متوجه سافقتن عام ازین که متوجه الیه مسموع شود یانه شود، و باین معنی مرادف إصغا، ست. المعلم سوال: در علم و فیم یچ فرق ست یانه ؟جواب: نه، علم مین در یافت قبی ست، و در یافت قبی مین علم است، لبذا و رکتب محت تفیر فیم و علم بدانستن و اقع شده، و تمیز یکی از دیگرے در معنی نیامده.

باب چهارم: بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ بفتح العين فيهما چون: الفتح كثاون. تصريفه:

فَتَحَ يَفْتَحُ فَتُحًا فَهُو فَاتِحٌ وَفَتِحَ يُفْتَحُ فَتُحًا فَذَاكَ مَفْتُوْحٌ الأمر منه اِفْتَحْ والنهي عنه لا تَفْتَحْ الظرف منه مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ ومِفْتَحَةٌ ومِفْتَاحٌ وتثنيتهما مَفْتَحَانِ ومِفْتَحَانِ والطرف منه مَفْتَحٌ ومَفَاتِحُ أفعل التفضيل منه أَفْتَحُ والمؤنث منه فُتْحَى وتثنيتهما أَفْتَحَانِ وفُتُحَانِ وفَتُحَانِ وفَتُحَانِ والحمع منهما أَفْتَحُونَ وأَفَاتِحُ وفُتَحٌ وفُتَحٌ وفُتُحَانٍ.

الْمَنْع: بإز داشتن، الصّبغ: رنگ كردن، الرَّهْن: گروداشتن، السَّلْخ: بوست كشيدن. بدانكه م فعليكه بري وزن آيد بجائے عين فعل يالام فعل او حرف باشداز حروف حلق وحروف الله بدانكه م فعليكه بري وزن آيد بجائے عين فعل يالام فعل او حرف باشداز حروف حلق وحروف الله بنائد من اله بنائد من الله ا

باب چهارم: چول مصنف سد از بیان ابواب اصول فراعت نمود در بیان ابواب فروع شروع فر مود بجهت خفت فتر مفتوح العینین رابرم دود گر مقدم ساخت، و من بعد ور بیان کرم به جهت کش ش به نیست حسب جمیر داخت. بدا کد صحیح از بی باب جزحست به بخست و بعد بیغه دیگر نیامده است. فعل بعضل بعض العین فیهها. فائده: عده واصل شخالف حرکت عین مضارع باحرکت بین ماضی ست، پس اصل در عین مضارع فعل بفتح عین آس ست که مکور آید یا مضموم عام از ی که کلمه فی صلته باشد مشل: من منازع باشده و بشد مشور آید یا مضموم عام از ی که کلمه فی صلته باشد مشل: فعل متعدی باشد اصل در این مضارع فعل بفتح عین آس ست که مکور آید یا مضموم عام از ی که کلمه فی صلته باشد مشل: فعل متعدی باشد اصل در ان کسره است نود: بضرب والا ضمه چول: بشعد فرا، گفته: که کسره داده شوه، وابوحیان گفته: که محتار نزد من آنست که مسموع و قوف بر ساخ باشد، ودر غیر مسموع کسره وضمه بر دد واکر ست. فتحی اسم معلوم می شود که صبغ از محتی بسیر کشاینده. المصنع بفتح صاد مشبور است واز " قاموس" بکسر صاد مستفادی شود، واین بم معلوم می شود که صبغ از معنی بسیر کشاینده. المصنع با باسم می آید. (مولوی حکیم مجمد عسکری قنوجی) فعلید: بر فعید بری وزن آید یعنی آمدن فعل بر وزن ونت منت مشروط است با نکد عین یا لام حرف طلق باشد، ایا باشد، ایا از شرحف طلق باشد، پس وارد نخوابد شد که در حد ما ید خوا و صبح بین به با بعد و فعلی باشد در این باب تعرض نموده ؟ جواب: این خاصیت طلق فتا عینین باب تعرض نموده ؟ جواب: این خاصیت موال: مصنف ید خاصیت افظیه است بخالی باب ست بخالف ابواب دیگر بیان نه کرده، پس چرا بیان خاصیت این باب ست بخالف ابواب دیگر .

طلق شش ست: الحاء والحاء والعين والغين والهاء والهمزة كه مجموع ول أغَحْ خَعَهْ الْهِرِينِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ اللهُ عَمَا اللهُ اللهُ

بب بجيم بروزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين فيهما. بدائكه اين باب لازم ست، وبيشتر اسم فاعل اين باب روزن فعيل في آيد چون: الْكَرْمُ وَالْكَرَامَةُ بزرگ شدن.

تصريفه:

كُوُمَ يَكُومُ كَوْمًا وَكَرَامَةً فَهُو كُويْمٌ الأمر منه أكْرُمْ والبهي عنه لَاتَكُرُمْ الظرف منه مَكْرَمٌ والآلة منه مِكْرَمٌ وَمِكْرَمَةٌ وَمِكْرَامٌ وتثنيتهما مَكْرَمَانِ وَمِكْرَمَانِ والجمع منهما مَكْرَمٌ والآلة منه مِكْرَمٌ وأعل التفضيل منه أكْرَمُ والمؤنث منه كُرْمَى وتثنيتهما أكْرَمَانِ وأكرْمَانِ وألجمع منهما أكْرَمُون وأكرَمٌ وكُرْمَيَاتٌ.

اللَّطْفُ واللَّطَافَةُ: يَاكِيرُه شدن، القرب: نرويك شدن، البعد: وورشدن، الكثرة: بسيار....

عا، بدال کہ مخرج ہمزہ وہائے اقصائے حلق ست اے آنچہ قریب بسینہ است، دمخرج عین وہائے مملتین وسط حلق، ومخرج فین دخائے معجمتین او نائے حلق اے متصل ہدہان، وشاعر ہے ایں حرف ششگانہ را ہتر تیب مخرج نظم ساختہ، شعر ؛ حرف حلق شش پود اے نور عین ہمزہ ہاؤ جا وخا وعین وغین

سوال: مصنف حروف حتق را بترتیب مخارج پرائکروه؟ جواب: مصنف من برائے شہیل فہم مبتدیان ترتیب حروف شمجی افتیار کرده، ورعایت ترتیب مخارج نه نموده. (ش)اعت حعه وجه افتیار ایل مجموعہ که معنی نداره شاید ور ذبهن مصنف من باشد بند به بشد رکده معنی نداره شاید ور ذبهن مصنف من باشد به نرسد چوب: یعنی فعل ایل باب تام و مختص بفائل خوایش باشد بمفعول به نرسد چوب: رید کرم. (س) کوه بکوه ایکوه به برانکه ماده موضوعه متصرف از باب کوه یکره بیشتر برائے صفات خلقی وطبعی می باشد. سوال: صفیع مجمول و مفعول را چرا ذکر نه کرد؟ جواب. ایل باب لازم ست ودر لازم مجبول و مفعول نیاید. کویه مهالغه کره بر وزن زبان جمعنی نیک جوان مرد و بامروت، کوامة مؤنث، کرامون جمع. (م)

اللطف و اللطافه [بالفتح: زيرا كه بالفنم بمعنى نرمى نموون از مصر است چنانكه از كتب معتبره متفاد مى شوو] پاكيزه شدن، در كتب معتبره لغت مطف بالفتح و صافت كه از كر مست بمعنى خردور بزه شدن ست نه پاكيزه شدن. در " قاموس "است صف = شدن. اماشاذ آنکه وزن او کمتر آید آنراسه باب ست.

تصريف.

حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا وَحِسْبَانًا فَهُوَ حَاسِبٌ وَحُسِبَ يُحْسَبُ حَسْبًا وَحِسَابًا فذاك مَحْشُوْبٌ الأمر منه إحْسِبُ والنهي عنه لاتَحْسِبُ الظرف منه مَحْسِبُ والآلة منه مِحْسَبُ ومِحْسَبَةٌ وَمِحْسَبَةٌ وَمِحْسَابٌ وتثنيتهما مَحْسِبَانِ ومِحْسَبَانِ والجمع منهما مَحَاسِتُ وَمَحَاسِتُ وَمَحَاسِبُ والمؤنث منه حُسْبَى وتثنيتهما أَحْسَبَانِ والجمع منهما أَحْسَبَانِ والجمع منهما أَحْسَبُ والمؤنث منه حُسْبَى وتثنيتهما أَحْسَبُونَ وَأَحَاسِبُ وَحُسَبَ وَحُسْبَانِ والجمع منهما أَحْسَبُونَ وَأَحَاسِبُ وَحُسَبٌ وَحُسْبَياتٌ.

بدائكه صحح ازي باب جز حَسِبَ يَحْسِبُ ونَعِمَ يَنْعِمُ ويكر نيامده ست. النعم والنعمة

⁼ ككرم بصف ولطافة صعر ودق. وور "صحاح" گفته: لطف النبيء بالصه بسطف سطافة صعر فهو لطبف وور "شراح" نوشه است: لطافت ريزه و فرو "شراح" ور "صراح" نوشه است: لطافت ريزه و فرو شمدن چيزے. وور "عراح" نوشه است: لطافت ريزه و فرو شمدن چيزے. وور "عراح" نوشه است و اللطافة فروشدن. (من توريق الشعب) باب اصل ابواب ش واب فروع ودو باب ويگر كدمي آيدنه از اصول است و نه از فروع، بكه از بواب مستقله، چنانكه معلوم خوابد شود. الحسب و الحسان مجمع پنداشتن، در كتب معتبره لفت بافته نمي شود آرے، حسان، مجمع على محبب بكسر سين وقح آل بمعني پنداشتن است. ودر "صراح" ست عسمة بكسر سين وقح آل وحسبان بكسر پنداشتن، ودر "صراح" ست عسمة بكسر سين وقح آل بمعني پنداشتن است. ودر "صراح" من عسمة بكسر سين وقح آل وحسبان بكسر پنداشتن، ودر "عراح" با قاموس" گفت. حسمه كد، محسمة و محسمة و محسانا بالكسر ضه. ودر "تاح" نیز بمچنين ست (نورین الشعب) سخح صحح آل باشك كد حرف از بروف السعب المحد و المحد

خوش عيش شدن .

باب ووم: بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر. بدائكم صحيح ازير العبن مي الماضي وضمها في الغابر. بدائكم صحيح ازير باب جز فَضِلَ يَفْضُلُ ويَكُر نيامده است، وبعض حضر يحضر ونعم ينعم را نيز ازي باب گويند چون: الفضل افترول شدن وغلبه كرون.

تصريفيه:

فَضِلَ يَفْضُلُ فَضْلًا فَهُو فَاضِلُ وَ فُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلًا فَهُوَ مَفْضُولٌ الأمر منه أَفْضُلُ والنهي عنه لا تَفْضُلُ الظرف منه مَفْضَلٌ والآلة منه مِفْضَلٌ وَمِفْضَلَةٌ وَمِفْضَالٌ وتثنيتهما مَفْضَلاَنِ وَمِفْضَلاَنِ والحمع منهما مَفَاضِلُ ومَفَاضِيْلُ أفعل التفضيل منه أَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى وتثنيتهما أَفْضَلاَنِ وَفُضْلَ يَانِ والحمع منهما أَفْضَلُوْنَ وَأَفَاضِلُ وَفُضَلٌ وَقُضَلٌ وَقُضْلَيَاتٌ.

الحضور: حاضر شدن.

⁼ سوال: در نون نعمت كدام حركت ست؟ جواب، فتح است؛ زيراكد معمة بضم نون چنانكد در "تاج" و "صراح" معلوم می شود كد بمعنی چشم روشن كردن ست نه بمعنی خوش شدن، و معمة بخسر نون اسم مصدر است مصدر نيست. ودر صراح" گويد: معمة مالكسر دست ودسترس، و يكی و ناز ومال ومنت، و آنچه كرده شود نكو كی شود نكو كی در حق كے. (نوریق الشعب) مالكسر العین الل صرف والل لغت متفق اند كه این پاپ از تداخل ست لیحنی ماضی این از سمع بسمع، ومضارع او از مصر سصر، پن م دورا یكی استعال نموده اند، و فی الحقیقت باب جداگانه نیست. (عسكری)

ازی باب: ازی باب گویندایی قول اشارت است باای که حصر بعصر بمعنی حاضر آمدن نزد جمهور، و بعه بعه از نعومت نداز نعمت، چنانکه سابق گذشت از ایواب دیگر ست چنانکه معلوم شده، وازی باب نزد بعضے، وآن شاذ خواه از تداخل بغات است أمد حصر پی در "قاموس" از بصر و سمع نوشته، وور "صحاح" گفته "که از بصر است، واز سمع فرا، حکایت کرده، و أمّا بعه بعه از نعومت بمعنی نرم و نازک شدن، پس در "قاموس" از چهار پاب نوشته سمع بصر صرب کرم است، واز حسب شاذست، واز حسل مرکب از دو باب شاذ نوشته. (من توریق الشعب بتعییر)

باب سوم: بر وزن فَعُلَ يَفْعَلُ بضم العين في الماضي وفتحها في الغابر. بدائكه م ماضى كه مضموم العين بود مستقبل او نيز مضموم العين آيد، مگر در صرف واحد از معتل عين واوى، ما نند گُذْتَ و تكاد چول: الكود و الكيدودة خواستن ونزديك شدن.

تصريفه:

كَادَ يَكَادُ كَوْدًا وَكَيْدُودَةً فَهُوَ كَائِدٌ وَكِيْدَ يَكَادُ كَوْدًا وَكَيْدُودَةً فَهُوَ مَكُودٌ الأمر منه مَكَادٌ والآلة منه مِكْوَدٌ وَمِكْوَدٌ وَمِكُودَةٌ وَمِكُوادٌ منه مَكَادٌ والآلة منه مِكْوَدٌ وَمِكْوَدٌ وَمِكُودَةٌ وَمِكُوادٌ وتثنيتهما مَكَادَان وَمِكُودَانِ والجمع منهما مَكَاوِدُ وَمَكَاوِيْدُ أَفْعل التفضيل منه أَكُودُ والمؤنث منه تُكُودَى وتثنيتهما أَكُودَانِ وَكُودَيَانِ والجمع منهما أَكُودُونَ وأَكُودُ وَالمَونَثُ مَنه تُكُودَى وتثنيتهما أَكُودَانِ وَكُودَيَانِ والجمع منهما أَكُودُونَ وأَكَاوِدُ وَكُودَيَانِ والجمع منهما أَكُودُونَ

باب سوم: مركاه فارغ شد مصنف معندار گردان صى ح در ضمن الواب سابقه خواست كديان كند گردان غير صحيح را در باقى، پس ييان كرده از ماد كه معتل عين واوي كد حير الأمور أو سطها در ضمن دوابواب از ابواب ثلاثى مجر در يعنى در باب سوم هما تى مجر دشاذ الررائة أنكه اگر در اول ذكر كردے مبتدى را بجبت عدم انوست از ين فن در فيمش دشوارى افتد، پس گفت: باب سوم إلى . فغل يفعل يفعل از ابواب ثلاثى مجر و شاذ باب ست كه ماضى و مصموم العين و مضارع آل مفتوح العين باشد. مستقبل او تيز: يعنى ضم عين مضرع فعل بالصنم قياس ست نمي شخلد، مگر در كدت تكاد بهنم كاف، و مشهور كدت تكاد بمسر كاف و ضم آل، و بهر تقدير واوى ست يا يائى و شخين كاف از سه چنانكه مي آيد. (منه) كدت: بدانكه در كدت دو افت ست: كسركاف و ضم آل، و بهر تقدير واوى ست يا يائى و شخين آنكه نز د بسيرے از ابل علم واوى است از سمع بكسركاف چنانكه مشهور ست، و بهمين حق واصل لعتے ست، و بهنم كاف نز و بعض از تداخل است نه شذو و. تداخل است نه شذو و. تداخل است نه شذو و. كد در اصل گؤد بهنم واو يود، واو مقرك ما قبلش مفتوح واورا بالف بدل كردند كاد شد. كان داند، واو در اصل متحرك باورا كون يود كاد شد. يكاد: در اصل يكود بهم واو يود، واو مفتوح ما قبش حرف ضيح ساكن فتح را نقل كرده بما قبل داوند، واو در اصل متحرك بودا كنول يكاد: در اصل يكود و دو در البلف بدل كردند، به و در اصل متحرك بودا كنول كودند كاد شد. مقبل او مفتوح گرديد و دو را بالف بدل كردند، بكاد شد، و محمول برجم تكسير نمود، واز القب س ايمن بود، واورا بيا كودند، واورا بالف بدل كردند، بكاد شد، و محمول برجم تكسير نمود، واز القب س ايمن بود، واورا بيا

بدل کروند مارادر مادغام کروند، ویک مارابرائے تخفیف حذف ساختند کیڈو ڈڈٹٹشد ، کاند ، دراصل کاو دیود واو نز دیک =

بدائکه کُذُتُ در اصل کُوُدْتَ بود، ضمه بر واو دشوار داشته، نقل کرده بما قبل دادند، بعد ازالئه حرکت ما قبل واواز جهت اجتماع ساکنین افتاد، بعده وال را بتا بدل کردند و تا را در تا او عام کردند، حُدُتُ شد. و تکاد ور اصل تَکُو دُ بود، حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند، پس از جهت فتحه ما قبل واوالف گشت تکاد این لغت را بعضے از سمع پینر گویند.

اما منشعب ثلاثی که دروحروف زائد نیز باشد بر دو گونه ست: یخی آنکه ملحق بر باعی باشد، دوم آنکه ملحق بر باعی باشد، دوم آنکه ملحق بر باعی نباشد نیز بر دو گونه است: یخی آنکه دروالف وصل در آید، دیگر آنکه دروالف وصل در آید، دیگر آنکه دروالف وصل در آید آن رانه باب ست:

منشعب هملاقی، که به کون باصفت مقد مشافی است، وصفت مقد م بر موصوف در فاری به کون آخر باشد، ویمکن که بخسر "بادا باشد مضاف به شما فی از قبیل اضافت صفت بموصوف. (توریق) الف وصل الف بائیکه در اول کلمات در آید دو قتم بود، اصلی که در جمیع متصرفات مقابل فار نیفتد، وآل یا وصلی باشد که ما قبل که در جمیع متصرفات مقابل فار نیفتد، وآل یا وصلی باشد که ما قبل آل بما بعد در تافظ متصل شد، چنانچه الف احت و العطر مثلا، و یا قطعی باشد مثل الف آکره، وای الف در ایما نیز باشد به که الف اصلی و رحزف نیز بود نه متحرک و متحرک به مزه بود نه الف، الف که در اول کلمه باشد متحرک بود و الف ساکن بود نه متحرک و متحرک به به و بود نه الف، پی الف قطعی و صلی چیست ؟ جواب: بهمزه را نیز الف گویند سوال سبب و صل ما بعد بما قبل در الف و انقط سم، بعد از ما قبل در الف قطعی و صلی چیست ؟ جواب است و قبل سراد رآن مد شعه نیست . (توریق)

⁼ هرف افتاد بعد اف زانده واو را بهمزه بدل کردند کند شد کبد و راصل نحید بود، سوبر واوه شوار، نقل کرده بما قبل و اوند، بعد از حدف حرکت ما قبل واؤس کن ماقبیش محکوره او را بیا بدل کردند کند شد. محود در وصل محبود بود ضمه بر واو و شور داشته نقل کرده بما قبل دادند و و او ساکن بهم آمدند کے راحذف نمودند محبود شد. کد مافوذاز محبود پیش از تعلیل مضار تا بعد حذف علامت مضار تا فی را ساکن یافتند و مین را مفتوت بهزه و صل محبور در اول او آوروند و آخر را موقوف ساختند کیود شد و او بقاعده محبور کا را موقوف ساختند کیود شد واو بقاعده محدد بالف بدل گردید والف باجته تا دو ساکن افتاد کد شد، و یا از نک د بعد تعلیل مضار تا را افحندند، و آخر را موقوف ساختند و آخر را موقوف ساختند و آخر را موقوف ساختند بهای محبود شد و او با تا مین نافتاد، و جمینین و را لا نکد نبی محبولاد. م چند که قاعده بک یا فته می شود مگر چول و او ملاقی ساکن شخیقی است ، و آس ساخ تعلیل ست ، لبذا تبدیل نه شد ، و در محبود و محبود الق ساکن تقدیر بیت چه مقصود و محبود د و محبود این به بدل شد

باب اول: بروزن إفْتِعَال چول الإجْتِنَابُ بربيز كرون.

تصريفه:

الْجُتَنَبَ يَحْتَنِبُ الْجُتِنَابًا فَهُوَ مُحْتَنِبٌ وَأَجْتُنِبَ يُحْتَنَبُ الْجَتِنَابًا فَهُوَ مُحْتَنَبُ الأمر منه الْجُتَنِبُ والنهي عنه لَا تَحْتَنِبُ.

الاقتباس: پاره نور چيدن، الاقتناص: صير كردن، الالتماس: جستن، الاعتزال: يكسو شدن، الاحتمال: برواشتن، الاحتطاب: ربودن.

باب دوم: الاستفعال جول الاستنصار: طلب ياري كرون.

تصريف.:

اِسْتَنْصَرَ يَسْتَنْصِرُ اِسْتِنْصَارًا فَهُوَ مُسْتَنْصِرٌ وَأَسْتَنْصِرَ يُسْتَنْصَرُ اِسْتِنْصَارًا فَهُوَ مُسْتَنْصِرٌ السَّيْصَارَ اللهُوَ مُسْتَنْصِرٌ اللهُم منه اِسْتَنْصِرُ والنهي عنه لا تُسْتَنْصِرْ.

افتعال درین باب دو حرف زیاده است الف قبل "فا، " و "تا، " میان "ف، " و " بین " مزید م باب با متبار معنی آن باب باشد. الاحتمال از "تاخ المصادر" و "صراح" و "قاموس " معنی اجتناب یکسو شدن، و کرانه گرفتن و دور شدن معنوم می شود، و لیکن چول پر بیز کردن ترجمه اجتناب نموده، واز ینجاست که شود، و لیکن چول پر بیز کردن ترجمه اجتناب نموده، واز ینجاست که ترجمه آیت کریمه: ۵ و حلف بر حدا ه (حد و معنی احتراز کنیداز بیدی فرموده اند، و معنی احتراز در منتخب پر بیز کردن داشته، لیکن اگر مصنف ترجمه یکسو شدن فرموده بسبب اشارت بماخذ که جانب باشد مناسب نمودی، أحنب ماضی مجبول بمزه و تا مضموم شوند: زیراکه ضمه فاء ممکن نیست، ورنه بمزه بیکار شود، وضمه بهزه فقط که در معرض زوال ست کافی نیست، بهذا تارا نیز مضموم کردند، و بهمینی و داستنصر هیمول.

الافتعان از كتب معتبره لغت مثل "تاج" و"ق موس" و"صحاح" معنى اقتبس فرا گرفتن علم وآتش، وفائده گرفتن مستفاد می شود، مگر بعضے از تراجم قرآن مجید كه درآن ترجمه آیت كريمه: ﴿ فَنْسَلُ مِنْ أَنْ الله الله الله الله الله الله الله معنوم می شود. الاستفعال وری باب سه حرف الله ماخذ مصنف چيه معلوم می شود. الاحتمال چنانكه از "منتخب اللغات" معلوم می شود. الاستفعال وری باب سه حرف زائد ست "الف" "سين" "تاء" قبل "فيه"، وماده شاخت حروف زوائد بمال ماضی ست، چنانكه سابق معلوم شد.

الاستغفار: آمرزش خواستن، الاستفسار: پرسیدن، الاستنفار: رمیدن ورمانیدن، الاستغفار: امرزش خواداری گرفتن الاستخلاف: کسی را بجائے خوایش یا بجائے دیگر نشانیدن، الاستمتاع: بر خورواری گرفتن بیجے یا بچیزے.

بدانکه م رو باب لازم ومتعدی آمدهاند.

باب سوم: بروزن انفعال چول الانفطار: شكافته شدن. بدانكه مر فعليكه بري وزن آيد لازم باشد.

تصريفيه:

الْفَطُو يَنْفَطِرُ اِنْفِطَارًا فَهُوَمُنْفِطِرٌ الأمر منه الْفُطرُ والنهي عنه لا تَنْفَطرُ

الانصراف: باز كُشتن ، الانقلاب: بركشة شدن، الانخفاف: سبك شدن، الانشعاب: شاخ در شاخ شدن.

باب چبارم: بروزن إفْعِلَال. بدانكه اي باب نيزلازم ست چول الاحمراد: سرخ شدن.

رمیدان ورمانیدن و اول الزم و ثانی متعدی ، وآل در بعض از نسخ بجائے واولفظ یا ، واقع است بجائے خود نیست جراکہ یا برائے افادت یکے از دوامر مبہم آید ور میدان ورمانیدن مر دو معنی استشفار است نہ یکے از ان ، وآنچہ بعضے تو جید نموده اند بایں کہ لفظیکہ دو معنی دارد ور استعال بجزیے مراد نباشد غیر وجید است ، زیرا کہ مقصود بیان معنی لغت ست نداراده یک معنی از لغت . (توریق استعب) استعال بجزیے مراد نباشد غیر وجید است ، زیرا کہ مقصود بیان معنی لغت ست نداراده یک معنی از لغت . (الاستعباد ایستاد نشانیدن : ور بعضے نسخ بجائے "نشانیدن" ایستانیدن واقع ست ، حاصل مردو کے است ، در "تاج" گفتد : الاستعباد ایستاد نواستن بجائے کے وضلاح ت صحاح " آنکہ استخلاف دو معنی دارد : یکے آب کشیدن دوم خلیفہ کردن وظام آل ست که مراد خیفہ کردن بجائے خود باشد ، لہٰذا در "صراح" گوید استخلاف خلیفہ کردن کے را بجائے خود ، در "قاموس" ست : حلف ملانا حعمه حدیمه کاستحلمه ، ودر بعضے نبخ خدیف بدون اضافت ، ودر بعضے باضافت بر تقدیر اول عموم مراد ست ، چنانکہ مفاد "تاج" و" ست و بمیس مخارست ، ور تقدیر ثانی خصوص . (توریق الشعب)

بجیزے: ایں عبارت بعینه در "تاج" است. انفعال بزیادت الف دنون پیش از فاء، انفطو ماضی مجہول ایں باب وقت تعدیم بیا ہضم ہمزہ دفاء باشد:زیرا که ضمه ہمزہ در معرض زوال است، لہذاضمه بر فاء نیز که ممکن بود افنرودند، دما قبل حرف اخیر راکسرہ دادند. افعلال بزیادت الف پیش از فاء تکرار لام . (من قنوجی)

تصريفه:

الْحُمَوَّ يَحْمَوُّ اِحْمِرَارًا فَهُوَ مُحْمَرُّ الأمر منه اِحْمَرُّ اِحْمَرُّ اِحْمَرُ والنهي عنه لا تَحْمَرُ براس لا تَحْمَرُ لا تَحْمَرُ لا تَحْمَرِرْ.

الاخصرار: سنر شدن، الاصفرار: زرو شدن، الاغبرار: گرو آلوده شدن، الابلقاق: ابلق شدن اسب.

باب بنجم: بروزن افعيلال، چول الادهيمام: سخت ساه شدن.

تصريفيه:

ادْهَامَّ يَدْهَامُّ إِدْهِيْمَامًا فَهُوَ مُدْهَامُّ الأمر منه إِدْهَامَّ اِدْهَامِّ اِدْهَامِمْ والنهي عنه لا تَدْهَامُّ لا تَدْهَامُّ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ لا تَدْهَامِ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ اللهِ اللهُ عنه لا تَدْهَامُ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ اللهِ عنه لا تَدْهَامُ اللهِ اللهُ الله

احمو یحمو در اصل احمور بحمور اخیرین بحسر رائے اول بودند دو حروف از یک جنس بهم آمدند، واول ایشال ساکن وظلی متحرک بحرت واجب، اول راس کن کرده در دوم اوغام نمووند احمر بحمر عصر شد. الاملفاق ابلق شدن اسپ وآل سپیدی باشد بارنگ دیگر. سوال: در "صیح" و " قاموس" ترجمه اش لفظ اسپ اعتبار نموده، در "تاج" ترک نمود، وجه توفیق چیست؟ جواب: عدم اعتبار قید اسپ در "تاج" بنظر ماخذ الملفاق ست که باقی بشختین و بلقه بهنم سپایی و سفیدی، ودر آنجی خصوصیت اسپ نیست و اعتبار قید مذکور در دیگر کتب بملاحظه آنکه استعال بلق و الملفاق اکثر در اسپ باشدا گرچه باصل وضع لفت معتبر نیست، پس اعتبار و عدم اعتبار قید مذکور در دیگر کتب بملاحظه آنکه استعال بلق و الملفاق اکثر در اسپ باشدا گرچه باصل وضع الاحده معتبر نیست، پس اعتبار و عدم اعتبار قید مذکور در دیگر کتب بمعتبره نوشت، شاید مصنف بنظر خاصیت این باب که مباطفه است لفظ شخت اعتبار نمود، سوال: برین تقریر بائیستی که در تمامی لفات، باب گذشته واین، باب و دود، باب آینده است لفظ شخت در یعن مباطفه معتبره باب نزد صرفیل معنی مباطفه مقرر است؟ جواب: از کتب معتبره لغت در بعض کلمات باب امد کور و معنی مباطفه معتبر و و باب مذکور و معنی مباطفه معتبر باشد؛ در باک منی مباطفه معتبر باشد، و کیک این نمار و مرد ما با دود که در افعو الم معتبره باشد؛ زیرا که معتبی اعلوط عسلا گفته بیشتر باشد، و کیک ن مد ذاته بیشتر نیست و از رضی مستفاد می شود که در افعو ال معنی مباطفه شه باشد؛ زیرا که معتبی اعلوط عسلا گفته و معتبر باشد، و کیک از آنهاالف قبل قاء، و یک الف مبان بیست. (توریق معتصر)

الاسميرار: گندم گون شدن، الاكميتات: كيت شدن اسپ، الاشهيباب: سفيدشدن اسپ، الاشهيباب: سفيدشدن اسپ، الاصحيرار: مرازشدن. بدانكداي بابلازمست. بب ششم: بروزن افعيعال، چول الإخشِيْشانُ: سخت درشت شدن.

تصريفه:

إِخْشُوْشَنَ يَخْشُوْشِنُ إِخْشِيْشَانًا فَهُوَ مُخْشُوْشِنَ الأمر منه إِخْشُوْشِنْ والنهي عنه لاَ تَخْشُوْشِنْ.

الإخرِيْرَاقُ: وربيره شدن جامه، الإحْلِيْلاَقُ: كهنه شدن جامه، الإمْلِيْلاَحُ: شور شدن آب، الإحْدِيْداَبُ: كوزيشت شدن بدانكه اين باب جم لازم ست، ودر قرآن شريف نيامده است. باب بقتم: بروزن افْعِوَّالُ، چول الإحْلِوَاذُ: شتافتن شتر،

تصريفه:

کیت. آنچه رنگ سرخ سیاه آمیز دارد، کذا فی "القاموس"، وور "صراح" اسپ سرخ بال سیه وُم. الاحشیسان اصدش حشوشان بود، واو بخسره ماقبل یا شد، احشیشان گشت احشوش بزیادت سه حرف ایف قبل "فی"، وواو میان "سین" و "لام" و تکرار مین. اخلود بزیادت سه حرف ایف قبل فا، وواومشد و میان مین ولام. (من قنوجی) الاخرواط در کتب معتره لغت بمعنی دراز کشیدن راه، ودام منقب گردیده بند شدن بر پائ شکار، و تیز گذشتن نوشته، نه چوب تراشیدن که معنی خرط است مجرد اوست، شاید مصنف بتخییل موافقت مجرد که از خاصیت اکثر ابوابست معنی "چوب تراشیدن که معنی خرط است مجرد اوست، شاید مصنف بتخییل موافقت مجرد که از خاصیت اکثر ابوابست معنی "چوب تراشیدن" گفته. الاغلواط: تلاده بکسر گردن بند، در تمامی نخ منشعب معنی اعلواط قلاده در گردن شتر بستن مرقوم ست، وایی معنی در کتب معتره لغت یافته نمی شود، ودر "صحاح" گوید یقال اعلوط البعیر اعبواطا بدا نعبق بعیقه و علاه، و اعلوطی فلال بر مین اعلواط دو معنی دارد: یکی گردن شتر گرفت بر پشت او سوار شدن. ودوم بر چهبهیدن، ودر "صراح" بهیس فلال بر مین اعلواط نموده. (از توریق مخضرا) یقال این محاوره است یعنی بعال: اعلوط البعیر احم مراه بها ویزد و برگردنش گردن بند.

اِعْلَوَّطَ الْبَعِيْرَ إِذَا تَعَلَّقَ بِعُنُقِهِ قَلادَةً. بدانكه اين باب جم لازم است ودر قرآن شريف نيامده. باب جشتم: بروزن إفَاعُل، چول الإثَّاقُلُ: گران بار شدن وخود را گران بار ساختن.

تصريفه:

إِنَّاقَلَ يَثَّاقَلُ إِنَّاقُلًا فَهُوَ مُثَّاقِلٌ الأمر منه إِثَّاقَلْ والنهي عنه لا تَثَّاقَلْ

الإدَّارُكُ: در رسيدن و در رسانيدن، الإساقطُ: ميوه از درخت الكندن، الإشَّابُهُ: بمشكل شدن، الاحسَّالُحُ: بايك ديگرآ شتى كردن.

باب نهم: بروزن افَّعُل، چول الاطَّهُرُ: ياك شدن.

تصريفه:

إِطَّهَرَ يَطُّهُرُ اِطُّهُرًا فَهُو مُطَّهِّرٌ الأمر منه اِطَّهَر والنهي عنه لا تَطُّهُّرْ

الإِزَّمُّلُ: جامه برسر كشيدن، الإِضَّرُّعُ: زارى كرون، الإِحَنُّبُ: وورشدن، الإِذَّكُّرُ: بيند يَدِير فَتَن وياد كرون.

بدائكه اصل باب افاعل وافعل، تفاعل وتفعل بوده تاراساكن كرده بفاء بدل كردند وفاء رادر فاء

لازم است: لينى باعتبار اكثر وتعديه بسيار كمتر آمده. بروزن. بزيادت سه حرف يك الف قبل "فاه" ويك ميان "فه" و"عين " وتكرار "فاه". الاستافط. در كتب معتبره لغت مثل "صحاح" و" قاموس" وغيره. (من قوجی) بطّهوز: در مضارع معروف مزيد ثلاثي ورباعی با بهزه وصل كه برائ باب باشد علامت مضارع بفتح باشد وما قبل حرف اخير بحسر ودر آنكه الف وصل بعداد غام برائة تعذر ابتداء بسكون آيد ما قبل حرف اخير نيز بفتح باشد چنانكه سابق معلوم شد درينافل و يطهر چنال است وتفسيش مي آيد. الارتفل: جامه برسر كشيدن، ودر "تاج" گفته: التزمل خويشتن را در جامه ويجيدن، ودر "قاموس" آورده ترمل تَلفَق ، ودر "صراح" معني تَلفَق جامه ور خود ويجيدن نوشته، پس معني مرقوم كتاب ور كدامي كتاب معتبر شايد بملاحظه مصنف يسي گذشته باشد. اصل باب افاعل وافعل ب اصل محض مصنف يسي گذشته باشد. اصل باب افاعل وافعل ب اصل محض است؛ زيرا كه فاء وعين ولام نزد صرفيال برائ وزن درين كلمات مقررست تااصلي رااز زائد ممتاز كنند، پس بودن يك كلمه كه درال فاء وعين ولام باشداصل وبودن ويگرے كه درال غير جميل حروف باشند فرع، وابدال تابناء اوغام فاء درفاء معني چيست؟ =

اد غام نمودنداز جهت مجانست در مخرج، پس بهمزه وصل مکنور در اول او در آور دند تا ابتدا بسکون لازم نیابیدافّاعُلُ وافّعُلُ شد. اماآنکه در والف وصل در نیابید آنراینج باب است: باب اول: بر وزن إفعال چوس الإکثرامُ گرامی کردن.

تصريفه:

أَكُومَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا فَهُوَ مَكْرِمٌ وَأَكْرِمَ يُكْرَمُ إِكْرَامًا فَهُوَ مُكْرَمٌ الأمر منه أَكْرِمْ والنهي عنه لاَ تَكْرِمْ.

الإسلام: مسلمان شدن وكرون نهاون بطاعت، الإذهاب: برون، الإعلام: آشكارا كرون، الإعمال: تمام كرون. الإكمال: تمام كرون.

بدانکه همزه امر حاضر این باب و صلی نبیست ، بلکه همزه قطعی ست که حذف کرده شده است از . . تاهم متنف بب نفود

= جواب: از اول مراد از قول اصل باب افاعل وافعل إلى آنكه اصل كلمانيكه ازي ده باب آمده كلماتی است كه از باب تفاعل وتفعل است، نه اینکه باب افاعل وافعل فرع است و باب تفاعل وتفعل اصل تاایراه مز بور وار د شود ، واز تانی مر اوابدال تا ، بغاء و ر اد مام فا، در فاء ابدال تا بجنس فاء واد مام جنس فا، در جنس فا، ست .

اکو در بزیادت یک حرف لیخی بهمزه قطعی قبل فار وصلی نیست؛ کد مه قبل را بر بعد وصل نماید، بعکه قطعی است کد ما قبل را از ما بعد منقطع می سازه سوال و جه شخصیص بهمزه قطعی با مرح ضرچیست و براکد در تمامی صینبات این باب بهمزه قطعی است اگر اید منظم می سازه سوال و در امرح ضر سائر ابواب سابق که در ان بعد حذف ملامت مضاری فار ساکن مانده بهمزه وصل آمده به بنابر آن در یخابهم تو بهم می شد که در امرحاضر این باب بهم بهمزه وصل باشد برای و فع این و بهم شخصیص امرحاضر فر مود سوال و امرحاضر عاصر فر مود و سوال و امرحاضر عام است از ینکه معروف باشد یا مجبول ، و بهمزه قطعی در معروف حاضر باشد نه مجبول ، پس قید معروف خروری برای و در امر ساست که در ان بعد حذف علامت مضارع بهمزه آمده باشد ، وآن حاضر معروف باشد و بسی و است که در ان بعد حذف علامت مضارع امند و باشد و باشد ، و آن می مبران داخل شده ، پس و بسی و امر حاضر مجبول مثل امر ما تب و مشکم و رحقیقت مضارع است که ایم محدور در امر جازم مثل م بران داخل شده ، پس و بسی و امر حاضر می بست و تسره و وضمه بیشل ، و بهمزه در تلفظ بنسبت و صبی بسی رآید از براکه قطعی در در در کام میفتد ، و وصلی ساز آید و نوسی ساز آید ایم حفیل باشد .

مضارع او لینی تُکْرِمُ که در اصل تُأَکْرِمُ بوده است از برائے موافقت اُکْرِمُ که در اصل أُأَکْرِمُ بوده است، ہمزه ثانی از جہت اجتماع ہمز تین افتاد اُکْرِمُ شد.

باب دوم: بروزن تفعيل چول التصريف گردانيد.

تصريفه:

صَرَّفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيْفًا فَهُوَ مُصَرِّفٌ وَصُرِّفَ يُصَرَّفُ تَصْرِيْفًا فَهُوَ مُصرَّفُ الأمر منه صَرِّف يُصَرِّف والمهى عنه لا تُصَرِّف.

التَّكْذيْبُ وَالْكِذَّابُ: كے را وروغ زن واشتن، التقديم: پيش شد و پيش كرون، التمكين: جائے داون، التعظيم: بزرگ واشتن، التعجيل: شتالي كرون.

باب سوم: بروزن تَفْعُلٌ چول التَّقَبُّلُ: پذير فتن.

تصريفه:

تَقَبَّلَ يَتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فَهُوَ مَتَقَبِّلٌ وَتُقَبِّلُ يُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فَهُوَ مُتَقَبَّلٌ الأمر منه تَقَبَّلْ والنهي عنه لاَ تَقَبَّلْ.

= سوال: بریں تقدیر مثل ابواب سابق که حرکت جمز ه بائے مصادر آ نبا تا بع حرکت جمز ه ماضی باشد بایستی که افعال مصدر بفتح الف بودے؟ جواب: اگر افعال بفتح الف بودے مکتبس بوزن جمع گشتی، وآں زشت ست.

جمزه ثانی: از جهتِ اجتماع جمز تمین افتاد وجو با بر خلاف قیاس؛ زیرا که قاعده أو مل دراصل أعمل بود مقتضی افعال ابدال جمزه ثانی بواو است. تصعیل سوال: سبب آوردن باب تفعیل بعد باب افعال چیست؟ جواب شرکت م دو در اکثر خاصیت مثل تعدیه وتصبیر وسلب وصیرورت، دزیادت یک حرف و موافقت در مضارع معروف در ضم علامت مضارعٌ و کسه ه ما قبل آخر. صرّی ف: بزیادت یک حرف وآن تحکراد عین ست.

> دروغ زن: دروغ گوودروغ زن در فارسی بیک معنی ست شخ سعدی شیر ازی می فرمه ید، شعر: تو که در بند خویشتن باشی عشق بازی دروغ زن باشی (توریق)

التَّفَكُهُ: ميوه خورون، التَّلَبُّثُ: ورنَّكُ كرون، التَّعَجُّلُ: شَافَتَن، التَّبَسُّمُ: وندان سفيد كرون. ويستحد أيسا ويستحد أيسا بدائكه ورباب تَفَعُّل وتَفَاعُل وتَفَعُلُل مِر جاكه ووتاء در اول كلمه بهم آيند روان باشد كه يك تارا حذف كنند.

باب جبارم بروزن مُفَاعَلَة جول الْمُقَاتَلَةُ وَالْقِتَالُ: بالكدير كارزار كردن.

تصريفه:

قَاتَلَ يُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً فَهُوَ مُقَاتِلٌ وَقُوْتِلَ يُقَاتَلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً فَهُوَ مَقَاتَلٌ الأمر منه قَاتِلْ بَيَاتُنَا الله وَهُوَ مَقَاتَلُ الله منه قَاتِلْ فَهُوَ مَقَاتَلًا الأمر منه قَاتِلْ بَيَاتِكَ الله وَهُوَ مَقَاتِلْ الله وَالنهي عَنه لاَ تُقَاتِلْ.

الْمُعاقَبَةُ وَالْعِقَابُ: بِأَيك وير عزاب كرون، الْمُحَادَعَةُ وَالْحِدَاعُ: فريفتن، الْمُلاَزَمَةُ

السسه بزیادت دو حرف ، "تاه" قبل "فاه" و تکرار "عین". سفید کردن. چنال خند مدن که زیاده از سفیدی دندان ظام نه شود، در اردومسکرانا گویند. مر جاکه بینی در مضارع و نبی معروف از پراکه در مجبول اگر تائے اول حذف شود التباس بمعروف لازم آید، واگر دوم ساقط گردد بمضارع مجبول باب تفعیل و در تفعل و مفاعدة در تفاعل و فعلمة در تفعل، و ملحق مد حرح در ملحق بند حرح کمتمیس شود، واین روانیست . (اصول)

یك تاه را: یك تاه راحذف كنند بحذف جائز قیای مطرد؛ زیرا كه در آمدن دو تا متوافق الحركة پییم بر زبان عرب گفتل است. (شرح اصول) بایك ویگر عذاب كردن: باب مفاعلت اگرچه برائے مشاركت ست، لیكن در لفات چند معنی مشاركت نیست، ومعاقبه منجمله جهال لغات است چول عاقبت اللص معنے عذاب كردم درد را، پس از دیاد لفظ بایك دیگر كه دلالت بر معنی مشاركت می تماید شاید كه سهوناسخ باشد.

فریفتن: بخسر تین جمعنی فریب دادن، کذا فی "الکشف" ودر آیة کریمه: ﴿ بَ مُسلومِ بُحدهٔ وَ مَدْهُ (مسه، ۱۹۲) خداع جمعنی ظام کردن خلاف فی القلب است، بدال جهت که منافقان کفرینهال داشتند دایمان آشکارا کردند. وَاللَّذَامُ: باہم لازم گرفتن، الْمُبَارَكَةُ: بركت گرفتن بخدائ عزوجل يا بجے يا بچيزے. اللَّذَامُ: باہم لازم گرفتن، الْمُبَارَكَةُ: بركت گرفتن بخدائ عزوجل يا بجے يا بچيزے. باب بيجم: بروزن تَفَاعُلٌ چول التَّقَابُلُ با يك ديگر روبروشدن.

تصريفيه:

تَقَابَلَ يَتَقَابَلُ تَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابِلٌ وَتُقُوْبِلَ يَتَقَابَلُ تَقَابُلًا فَهُوَ مُتَقَابَلٌ الأمر منه تَقَابَلْ والنهي عنه لا تَقَابُلُ.

التَّخَافُتُ: بايك ديگر سخن پنهال گفتن، التَّعَارُفُ: بايك ديگر شناختن، التَّفَاحُرُ: بايك ديگر فخر كرون.

امار باعی نیز بر دو گونه است: یکے مجر د که دروحرف زائد نباشد. دوم: منشعب که دروحرف زائد ہم باشد. اماآئکه دروحرف زائد نباشد آنرایک باب ست، وایں باب لازم ومتعدی نیز آمدہ ست.

باب اول: بروزن فعللة چول البَعْشَرَةُ: براتكيختن.

لا تقابل · از ینجا یک تا بسبب اجتماع دو تا بموجب قاعده بالا ساقط گردید. منشعب: در بعضے نسخ منشعب که لفظ منشعب بتا، ست ظام اسہو قلم ناسخ باشد؛ چرا که زیادتِ تاہ و جے مدارد. (توریق)

یک باب ست: آل را یک باب است. سوال برائے ربا گی مجر دوجے بودن یک باب جیست؟ جواب: در ربا گی مجر دبسبب کشرت حروف که موجب ثقل ست فقات را که موجب خفت ست اختیار کردند، لیکن چول توالی اربع حرکات در کلام ایشال بسبب ثقل ممنوع است برائے دفع ایں محذور سکون حرف ثانی اختیار کردند، وباقی حروف را برفتی گذاشتند بریں تقدیر برائے ربا گی جزیک وزن نباشد مخضرا؛ (توریق) لازم: ودر بعضے از ننج که لازمی بیائے نسبت است ظام اسہو قلم ناسخ ست زیرا که فعل خود لازم ہے باشد نه این که نسبت به لازم وارد، باب اول: چول ربائی را سوائے یک باب باب دیگر نیست، پس ساول "گفتن درست نه باشد؛ زیرا که اول لا اقل کانی را خوامد، وم گاه کانی نباشد اول مهم نه باشد؛ زیرا چه اولیت و انویت از مفهومات اضافه است می فر مود، (توریق)

تصريفه:

بَعْثَرَ يُبَعْثِلُ بَعْثَرَةً فَهُوَ مُبَعْثِرٌ وَبُعْثِرَ يُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً فَهُوَ مُبَعْثَرٌ الأمر منه بَعْثِرْ والنهي عنه لاَ تُبَعْثِرْ

الدَّحْرَجَةُ: بسيار گروائيدن، الْعَسْكَرَةُ: لشكر ساختن، الْقَنْطَرَةُ: پل بستن، الزَّعْفَرَةُ: رنگ كرون بزعفران.

امار باعی منشعب که در و حرف زائد باشد آل نیز بر دو گونه است: ییخی آنکه در و همزه و صل نباشد، ودیگر آنکه در و همزه و صل باشد، اماآنکه در و همزه و صل نباشد نیزیک باب است، دایس باب لازم است، ودر قرآن شریف نیامده است.

باب اول: بروزن تَفَعْلُلَ چول التَّسَوْبُلُ بيرانهن يوشيدن. ورست الله تسريل أي ليس السريال

تصريفيه:

تَسَرْبَلَ يَتَسَربَلُ تَسَرْبُلًا فَهُوَ مُتَسَرْبِلٌ الأمر منه تَسَرْبَلُ والنهي عنه لا تَتَسَرْبَلْ بريت على الله المراجة ا

التَّبَرْ قُعُ: برقع بوشيدن، التَّمَقْهُرُ: مقهور شدن، التَّزَنْدُقُ: زنديق شدن، التَّبَحْتُوُ:

سعنو بهنم علامت مضارع وكره ما قبل حرف اخير مضارع معروف. السيوس در لفت آمده تسريل أي بس السريال. النهوفع برقعه بفنم باء وقاف مردو، وبفتح قاف نيز جامه ايست كه زن روئ خود بآل بوشد، كذا في "عش العلوم" ودر "صراح" روئ بندز بان وستور. (توريق)

التعفه ودر بعض از ننخ بجائے آل النَّعشُه بتشدید میم واقع است، این مردو لغت اولا در کتب معتبره لغت یافته نمی شود، واگر یافته شدند به از ملحقات دخر ح بود ندب نداز تدخر ج کد رباعی مزید است زیرا کد در رباعی مزید فقط تازائد باشد، وای جا میم ور اول یخے ، واخیر دوم نیز زائد ست کد مجردش فهر و عشم است آرے اگر بجائے النعشم التعشم بمعنی به قبر گرفتن چیزے را، وخشم گرفتن بودے بر چ نمودے . زندانی: بالکسر جماعتے است از مجوس کد باری تعالی را دو گویند وغیره وغیره وغیره . (منه) الت حس بناز وانداز خرامیدن ، خرامیدن خود باناز رفتن را گویند، چنانکه در "مؤید الفضلاء" و "فربینگ رشیدی" مصرح ست، پس باز دیاد لفظ " ناز " حاجت نباشد ، مگر آنکه جمعنی خرامیدن را از تاز مجرد نمایند، و جمعنی مطلق رفتن گویند، وایل تجرید فیما بین آنها بسی رشائع و ذائع است برین تقدیر لفظ " با ناز " زائد از حاجت و بیکار نباشد . (توریق الشعب حکیم محمد عسکری قنوتی)

بناز خراميدن. اما آنكه درو بهمزه وصل در آيد آنراد وبابست، وآن مرد وباب لازمست. باب اول: بروزن إفْعِنْلاَل، چول الإبْوِنْشَاقُ: شاد شدن.

تفريفه:

الْمِرُنْشَقَ يَيْرَنْشِقُ إِبْرِنْشَاقًا فَهُوَ مُبْرَنْشِقَ الأمر منه إِبْرَنْشِقْ والنهي عنه لا تَبْرَنْشِقْ الإحرِنْجَامُ: جَمْعُ شدن، الإبْلِنْدَاحُ: فراخ شدن جا تگاه، الإسْلِنْطَاحُ: برقفا خفتن، الإعْرِنْحَامُ: سياه شدن موئ. بدائكه إين باب ورقرآن شريف نيامده است.

باب ووم: بروزن افعللال چول الإقشعرار: موت برتن خاستن.

تصريفه:

اِقْشَعَوَّ يَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرَارًا فَهُوَ مُقْشَعِرٌّ الأمر منه اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ اِقْشَعْرِ والسهي عنه لا تَقْشَعِرَّ لا تَقْشَعِرٌ لا تَقْشَعْر د.

الإِقْمِطْرَارُ: سَخْ**ت ناخُوشْ شَدن**، الإِشْفِتْرَارُ: پِر**ا**گنده ش**دن**،

الابر مشاق شاد شدن، ودر " قاموس" سوائے ایں معنی دومعنی دیگر نوشته شگوفه آوردن وشگوفه داشدن. الاعو مکاس بعین ورائے ممکنین دنون ساکن، ودر بعضے لسخ بجائے سیاہ شدہ موئے سیاہ شدہ چیزے نوشته، وایں سہو نائخ است؛ زیرا که معنی اعر محاس سیاہ شدن چیزے نیست، بدکہ خاص ست بموئے، چنا نکہ در کتب معتبرہ لغت مصرح است. (نوریق الشعب)

الاقشعرار. بزیادت الف قبل قاء و سحرار لام موتے برتن: ومعنی لرزیدن جلد ہم آمدہ است چنانکہ در "قاموس" موید:
افشعر حددہ أحدته قشعریرة أي رعدة النهي، ورعدة بحسر را لرزه را تو يند، واز ينجاست كه در تفيير "مواہب عليه" ذيل آيت كريمہ: ﴿ تَفْسُعرُ مَنْهُ خُنُودُ الَّذِينَ بِحُنَسُونَ رَبَيْهِ ﴾ (ارمر: ٢٢) يعنى ہے لرزد يوست بر تنجائے آنانكہ ہے ترسند از يروردگار خود ترجمہ عمودہ، (توريق الشعب مع زيادة)

اقشعو: بزیادت الف قبل فاء ونون میان عین ولام اول. ناخوش شدن: بنابر آنچه در "صراح" ست، ودر "تاج المصاور" و"شم العلوم" بمعنی سخت شدن روز و بگریختن، وفراجم آمدن کے بالائے دیگرے ترجمه تراکم وتافتن کژدم دم راوجع کردن کژوم نفس خود رابرائے نزدیکی جستن بچنے نوشته، وجه توفیق در معنی مر قوم منشعب موافق "صراح" و معنی اول مر قوم "تاج" و"شم العلوم" این که ظام اسختی روز جزاء در ناخوشی نباشد، لهذا سخت شدن روز را سخت ناخوش شدن تعبیر فر موده است. الإزْمِهْرَارُ: سرخ شدن چيم ، الإسْمِهْرَارُ: سخت شدن خار ، الإشْمِخْرَارُ: بلند شدن بداتكم الإزْمِهْرَارُ: سال بداتكم الرائم الله الله تعالى: و مُسْعَرُ مَا مُمْ خُنُهُ ذُ مَدِي يَحْشُونَ رَبِّهُمْ ﴿ وَالرَّمَ وَ ٢٣).

اما ثلاثی منشعب که ملحق بر باعی است نیز بر دو گونه است : یخی آنکه ملحق بر باعی مجر د باشد ، ودوم آنکه ملحق بر باعی مجر د نباشد ، اماآنکه ملحق بر باعی مجر د باشد آنرا بمفت باب ست .

بب اول: بروزن فعللة بتكرار اللام جول الْحَلْبَة : عاور بوشيدن.

تصريفه:

جَلْبَبَ يُجَلِّبِ جَلْبَةً فَهُوَ مُجَلِّبِ وَجُلِّبِ يُجَلَّبِ بُ جَلْبَةً فَهُو مُجَلَّبَ الأمر منه جَلْبِبُ والنهى عنه لا تُحَلِّبِ.

الشَّمْليَةُ: شَمَّافَتَن، وليس هذا الباب في القرآن.

باب ووم : بروزن فَعْنَلَةٌ بزيادة النون بين العين واللام چول القَلْنَسَةُ: كلاه يوشيدن

سن شدن چینم این خینم از خینم از برا که ور "قاموس" چار معنی نوشته: در خشیدن ستاره، سرخ شدن چینم از خینم ، ترش کرون روئ بخت شدن سرما. چاور پوشیدن بمعنی لازم بنابرا آنچه وراکش نیخ واقع ست وآل ورست نمی نماید بلکه متعدی است چن نکه از "قاموس" معلوم می شود" زیرا که ور "قاموس" نحست را مطابئ حسّب می آرد، ومی گوید. حسّنه فنحسّ، ومعنی "خست از چود پوشیدن ست چنانکه سے آید لیس معنی حسنه چاور پوشنیدن باشد. حسب بهنم علامت مفارع و کره می قبل آخر چنانکه مسبوق شد. (منه) شتافتن ورین جابمعنی شتب کرون ترجمه او اسراع ست نه بمعنی دویدن و زیرا که مشما العلوم سے گوید: الشمللهٔ الإسراع، وصد مافة شدلال آنی سریعة، وور ترجمه "قاموس" می گوید. منطق وامن برز و در عت نمود. (توریق) و لسس لیعنی نیست ایل باب در قرآن مجید. انفلاسه پوشیدن در تمام نخ موجوده منشعب لفظ "پوشیدن" که مطاوع بوشانیدن ست واقع شده، وایل معنی خلاف کتب معتبره لفت ست، پس معنی که مصنف نوشته معلوم نیست که از کباآ وروه، نمیست که از کباآ وروه، نمین در معنی جود به و سرو به و حبعمه پایتا به پوشیدن و ازار پوشیدن و پیرائهن به آسین پوشیدن که معانی لازم باشد سه نمین نمی در معنی حود به تور به باشد به بین به خیر بین در معنی حود به بین در کتب معتبره لفت متعدی یافته می شود.

تصريف

قَلْنَسَ يُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً فَهُوَ مُقَلْنِسٌ وَقُلْنِسَ يُقَلَّنَسُ قَلْنَسَةً فَهُوَ مُقَلَّنَسُ الأمر منه قَلْنِسْ والنهى عنه لا تُقَلِّنِسْ.

وليس في القرآن.

باب سوم: بروزن فَوْعَلَةٌ بزيادة الواو بين الفاء والعين چول الْجَوْرَبَةُ: پاتتاب لوشيدن.

تصريفه:

جَوْرَب يُجَوْرِبُ جَوْرَبةً فَهُوَ مُجَوْرِبٌ وَجُوْرِبَ يُجَوْرَبُ جَوْرَبَةً فَهُوَ مُجَوْرَبٌ الأمر منه جَوْرِبْ والنهي عنه لا تُجَوْرِبْ.

الْحَوْقَلَةُ: سَخْت پيرشدن، وليس في القرآن.

باب چبارم: بروزن فَعْوَلَةٌ بزيادة الواو بين العين واللام چول السَّرْوَلَةُ: ازار لِوشيدن.

تصريفه:

سَرُّوَلَ يُسَرُّوِلُ سَرُّوَلَةً فَهُوَ مُسَرُّوِلٌ وَسُرُّوِلَ يُسَرُّوَلُ سَرُّوَلَةً فَهُوَ مُسَرُّوَلُ الأمر منه سَرُّوِلْ والنهي عنه لاَ تُسَرُّوِلْ.

وليس. لين نيست اين باب در قرآن مجيد. الحورية ور" تاق" گفته: الحورية جورب بوشانيدن. احوفله سخت بير شدن ، ودر "تاج" گفته: الحوفلة والبحيفال: سخت بير شدن وعاجز شدن از جماع ظام ادو معنی باشد مر حوقله را كه يي ازال مصنف من نوشته، وتماي معانی لغت نوشتن ضرور نيست و يحتمل كه مجموع كيت معنی باشد يعنی عاجز شدن از جماع بسبب بيری، چنال كه اين معنی از عبارت "صحاح" و "مشس العلوم" بضم ظام تر باشد، و نيست اين باب در قرآن مجيد المسرولة ازار بوشيدن، وفي "التاج" ازار بوشانيدن، قال في "شمس العلوم": سرولته أي ألسته السراويل، والسراويل أعجمية والحمع السراويلات، يعنی لفظ "سراويل" گفته: سراويل ازار مذكر ومؤنث م وقامده، واحد سراويلات است، ودر "صراح" گفته: سراويل ازار مذكر ومؤنث م وقامده، واحد سراويلات است، يقال: سرولته فتسرول، يعنی ازار بوشانيدم اورا پس ازار بوشيد. توريق الشعب)

الْجَهْوَرَةُ آوارْ بلند كرون، وليس في القرآن.

بب ينجم بروزن فيُعلَةُ بزيادة الياء بين الفاء والعين چول الْخَيْعَلَةُ: پيرابن بآستين بوشيدن.

تقريفه:

خَيْعَلَ يُخَيْعِلُ خَيْعَلَةً فَهُو مُخَيْعِلٌ وَخُوْعِلَ يُخَيْعَلُ خَيْعَلَةً فَهُوَمُحَيْعَلُ الأمرمنه حَيْعِلُ والنهي عنه لا تُخَيْعِلْ.

الْهِيْمَنَةُ: گواه شدن. يقال: إن الهاء فيه مبدلة من الهمزة. الصَّيْطَرَةُ: برگماشته شدن، وجاء في القرآن كما قال الله تعالى: ﴿ سِن عَبْنِهِ مُصْفِطُو ﴿ (عَاشِهَ: ٢٢). بدائله خُوْعَلَ وراصل خُيْعِلَ بوو، از جبت ضمه ما قبل يا، واوگشت، خُوْعِلَ شد.

بب فشم: بر وزن فعيلة مزيادة الياء مين العين واللام، چول الشَّرْيَفَةُ: افْرُونَي بر مُهاكَ كُتْت بريدن.

تصريفه:

شَرْيَف يُشَرْيفُ شَرْيَفَةً فَهُوَ مُشَرْيِفٌ وَشُرْيِفَ يُسَرْيفُ شَرْيفُ شَرْيفَةً فَهُو مُشَرْيفً الأمر منه شَرْيف والنهي عنه لا تُشَرُيف.

و سس ونمیت این باب در قرآن مجید. اخیعله پیراتین به آسین پوشنیدن. ودر "تان" گفته: پیراتین به آسین پوشانیدن بوشانیدن کفته معلوم شد که بجائے بوشیدن بوشانیدن باید. بقال گفته می شود بدر سنیکه با در "هیسه" بدل بحره آمده است در "شمس العلوم" می کوید که توکل این قول محمد بن یزید است، چون این قول پیند بده مصنف نیست، لبذااز لفظ بفال صیغه مجبول که برائ تمریض می آیداشارت بضعف آن می فرماید نزوش این با اصلی است. (ت) مصطوف بصاد ممله موافق اکثر نیخ، ودر بعضی بسین است، و معنی م دو یکی است. و حا، یعنی در قرآن مجبد آمده ست چنانکه فر مود خدائ تعالی نمیشی بر ایشان گماشته شده. مصبطر بصاد و سین م دو آزا کویند که بر گماشته باشد ماخو ذاست از سطر جمعنی نوشتن .

الْجَزْيَلَةُ زرائدوون، وليس في القرآن.

باب مفتم: بر وزن فَعْلاةٌ بزيادة الألف المبدلة من الياء بعد اللام چول: القَلْسَاةُ كلاه المبدلة من الياء بعد اللام چول: القَلْسَاةُ كلاه بوشيدن اصله قَلْسَيَةٌ فانقلبت الياء ألفا لتحركها وانفتاح ما قبلها.

تصريفه:

قُلْسَى يُقَلْسَى قَلْسَاةً فَهُوَ مُقَلِّسٍ وَقُلْسِيَ يُقَلْسَى قَلْسَاةً فَهُوَ مُقَلْسًى الأمر منه قَلْسِ والنهي عنه لا تُقَلْسِ.

الْجَعْبَاةُ: الْكَاندِن، وليس في القرآن، يُقَلْسِيْ دراصل يُقَلْسِيْ بود ضمه، برياء دشوار داشته ساكن كردند، ساكن كردند، يُقَلْسِيْ بود، ضمه برياء دشوار داشته ساكن كردند، الثقائ ساكنين شد ميان ياء وتنوين، يا افقاد مُقَلْسِ شد، وقُلْسِيَ براصل خود ست، يُقَلْسَى در اصل الثقائ ساكنين شد ميان ياء وتنوين، يا افقاد مُقَلْسِ شد، وقُلْسِيَ براصل خود ست، يُقَلْسَى در اصل اصل يُقَلْسَى شد، مُقَلْسَى در اصل مقوح ياء الف گشت يُقَلْسَى شد، مُقَلْسَى در اصل مُقَلْسَى برا الله وتنوين، مُقَلْسَى در اصل مُقَلْسَى بود ياء را از جهت فته ما قبل بالف بدل كردند، الثقائ ساكنين شد ميان الف وتنوين، الف افتاد مُقَلْسِ شد، لا تُقَلْسِ در اصل قلْسِيْ بود، ياء بعلامت جزى افتاد قلْسِ شد، لا تُقَلْسِ در اصل لا تُقَلْسِ در اصل لا تُقَلْسِ شد.

الحويلة وركت معتبره لغت بجيم ورائع مملة يافته مي شود بمعنى بردن وبرداشتن ، در "قاموس" گويد ، حريل التراب سفاه حده يعنى برديا گل بر داشت بدست خود ، نه بزائ معجم شخيف زر اندودن چنانكه در كتاب است شايد بزائ معجم بمعنى زراندودن در نظر مصنف گذشته باشد . وليس في القرآن و نيست اين باب در قرآن شريف . (مولوي محمد عسكري) كلاه يوشيدن : درين جا بم بجائے يوشيدن يوشانيدن بايد ، دوجهش مكرر گذشت .

فانقلت میخی بسبب متحرک بودنش و فته ما قبل خود بالف بدل گردید. (قنوبی) ولیس فی القر آن: ونیست این باب در قرآن مجید. یاء الف گشت: اورا بالف بدل کردند. (مولوی حکیم سید محمه عسکری قنوبی عم فیصنه)

اما آنکه ملحق بربای منشعب باشد آن نیز بر وو موندست: یخی آنکه ملحق به نَدخْرَ جَ باشد، دوم آنکه ملق به احْرَنْحَه مَ باشد، اما آنکه ملحق به تَدَحْرَ حَ باشد آنرا هشت باب ست.

باب اول: بروزن تَفَعْلُلَ بزيادة التاء قبل الفاء و تكرار اللام، چول التَّحَلُبُبُ: عِاور يوشيدن. تضريفه:

تَجَنَبَ يَتَجَلَّبُ تَجَلُّبُا فَهُوَ مُتَجَلِّبٌ الأمر منه تَجَلُّبُ والنهي عنه لا تَجَلَّبَ

التَغَبُّرُرُ: كُروآ لوده شدن، وليس في القرآن.

باب ووس: بر وزن تَفَعْنُلُ بزيادة التاء قبل الهاء، والنون بين العين واللام، چول التَّقَاشُسُ: كلاه پوشيدن.

تصريفه:

تَقَنْسَ يَتَقَنْسُ تَقَلّْنُسًا فَهُوَ مُتَقَلّْنِسٌ الأمر منه تَقَلّْنُسْ والنهي عنه لا تَتَقَلّْسَ

وليس في القرآن.

باب سوم: بر وزن تَمَفْعُلٌ بزيادة التاء والميم قبل الفاء، چول التَّمَسْكُنُ: حالت خوارى پيداكرون.

بر دو گوند: اے بر دونوع است لا تحل بحذف یک تاء ہم درست است وہم چنیں در ابواب آئندہ. النعفز و را بعضے از نشخ بج ئے استعبر رانصعب: گرال شدن ، ودر بعضے النصعبر: گرد آلودہ شدن ، ودر بعضے النمعر را آلودہ شدن واقع ست ، وہمہ درست نیست ازیرا کہ اویین در کتب معتبرہ لغت یافتہ نمی شود ، و خالث بر تقدیر شوت رب می مزید ست نہ ثلاثی محق بر باعی . (توریق الشعب بتغییر) السمسکی حالت خواری پیدا کردن ، ودر بعضے نئے معنی آل مسکین شدن ودر بعضے بجائے خواش بودن ، ودر بعضے در جائے قرار گرفتن ، وام سه در ست است ؛ زیرا کہ مسکین آنست کہ تیج ندارد ، یا آنچہ ، باوکافی بودنداشتہ ، باشد ، یا آنکہ اور افقر از حرکت و قوت باز داشتہ باشد و خوار و حقیر ، پس معنی سوم مسکین ملزوم بجائے خویش بودن در جائے قرار گرفتن است . (التوریق)

تصريفه:

تَمَسْكَنَ يَتَمَسْكَنُ تَمَسْكُنَّا فَهُوَ مُتَمَسْكِنَّ الأمر منه تَمَسْكَنْ والنهي عنه لا تَتَمَسْكَنْ

التَّمَنْدُلُ: مَسِح كرون وست بمنديل، يقال: تمندل الرجل إذامسح بيده المنديل. اعلم أن هذا الباب شاذ، بل من قبيل الغلط على توهم الميم أصلا.

باب چبارم: بر وزن تَفَعْلَةٌ بزيادة التاء قبل الفاء وبعد اللام، چول التعفرة: عفريت شدن يقال: تعفرت الرحل إذا صار عفريتا أي خبيثا.

تصريفه:

تَعَفَّرَتَ يَتَعَفْرَتُ تَعَفّرُتًا فَهُوَ مُتَعَفّرتُ الأمر منه تَعَفْرَتْ والنهي عنه لاَ تَتَعَفّرتُ

اعلم أن هذا المثال غريب، وليس في القرآن.

باب ينجم: بر وزن تَفَوْعُلَ بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء والعين، چول التَّجَوْرُبُّ: پايتابه يوشيدن.

تمندل. گفته می شود: عمدل الرحل و تقے که مسح کند مر و بدست خود مندیل را. (من) المندیل مجمعتی و سترخوال وم چه بوت مسح کرده شود. اعلم بدانکه بتحقیق این باب خلاف است، بلکه از قبیل غلط ست بر تقدیر و بهم کردن میم از حروف اصلی، یعنی و بهم کردن میم را فاء کلمه، وحالانکه آل زائد ست. سوال: وجه شذوذاین باب چیست جواب: بودن الحاق در اوب کلمه وزیرا که الحاق در آخر کلمه بشد چنانکه در کلام مصنف قریب ترمی آید. سوال: وجه تو بهم کردن میم اصلی چیست ؟ جواب: نه بودن زیادت حرف در اول کلمه برائے الحاق. سوال: از باب غلط چراست با اینکه عمدل و عمدر ع بمعنی در تا پوشیدن، و عمعور به منفور چیدن، و عمطن جمعنی منطقه بستن، و عمسه بمعنی نامیده شدن به مسلم در کلام عرب آمده ست. جواب الغات مذکوره در کلام فصحاء بدون میم آمده اند، ومعتبر کلام فصحاء است. (منه)

شاذ. زیرا که الحاق ور اول کلمه نباشد واینجا در اول کلمه واقع شد (منه قنویی عم فیصنه) عفریت شدن: عفریت با مکسر بغایت رسانیده مرچیز و مرد در گذرنده در امور ورسا، ومبالغه کننده درال وزیرک، ودیو قوی تیکل، و مرو خبیث، و سخت کربز. یقال گفته می شود · نعفرت دله جل مرگاه عفریت شود لینی خبیث هدا المتال: بدانکه شختیق این مثال نادرست و نمیست در قرآن مجید.

تصريفه:

تَجَوْرَبَ يَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُبًا فَهُوَ مُتَجَوْرِبُ الأمر منه تَجَوْرَبُ والنهي عنه لاَ تَتجَوْرَبُ التَّكُو ثُورُ السَّالِ شَدن، وليس في القرآن.

باب عشم: برورُن تَفَعُولٌ بزيادة الناء قبل الفاء والواو بين العين واللام چول: التسرول ازار **يوشيدن.**

تصريفه:

تسرُّول يتَسَرُّولُ تَسَرُّولُا فَهُوَ مُتَسَرُّولُ الأمر منه تَسَرُّولُ والنهي عنه لا تَتَسَرُّولُ الماء التدهور: گُذشتن شب، وليس في القرآن.

باب بفتم. بر وزن تَفَيْعُل بزيادة التاء قبل الفاء، والياء بين الفاء والعين چون: التَّخَيْعُلُ پيرائهن بي آشين يوشيدن.

تصريفه:

تَخَيْعُلَ يَتَخَيْعُلُ تَخَيْعُلاً فَهُو مُتَخَيْعِلُ الأَمرِ مِنه تَخَيْعُلُ والنهي عنه لا تتخيْعُلُ التعيهر: به سامان شدن، التشيطن: نافرماني كرون. بدانك اين باب ور قرآن شريف نيامده است.

السكوس بسيار شدن، اين معنى برحسب "تان" است. ودر "صىن" و"شمس العلوم" گرد بسيار شدن نوشته.

ازار پوشيدن: وور بعضے از ننخ بجائے پوشيدن پوشانيدن واقع است، وآل سبواست؛ زيرا كه تسرور مطاوع سرول ومعنی سرولة ازار پوشانيدن ست، پل تسرو رازار پوشيدن باشد. الصحيعل اين معنی موافق كتب معتبره لغت است.

ب سامان شدن: اين معنی از كتب لغت معتبره ثابت نيست. ور "منتبی الارب" است، انتعيهر: سبک وبدكار گرويدن زن وزنا معودن. (مواوی حكيم سيد محمد عسكری قنوجی عم فيضه) النشيطی در "منتبی الارب" بمعنی و يوشدن نافرمانی وسر كش گرديدن است.

باب بشتم: بر وزن تَفَعْلِ بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تَفَعْلُيّ بوده است، ضمه لام را بحسره بدل كردند برائ موافقت ياء، پس ضمه برياء دشوار داشته، ساكن كردند، التقائر ساكنين شد ميانِ ياء و تنوين، ياء افتاد تَفَعْلِ شد، چول التقلسي: كلاه پوشيدن.

تصريفه:

تَقَلْسَى يَتَقَلْسَى تَقَلْسِيًا فَهُوَ مُتَقَلْسِ الأمر منه تَقَلْسَ والنهي عنه لا تَتَقَلْسَ

وليس في القرآن.

بدائكه زيادت تاء در اول اي ابواب برائے الحاق نيست، بلكه برائے معنی مطاوعت ست، چنائكه در تدحرج بود؛ زيراكه الحاق بزيادت حروف در اول كلمه نيامده است. اماآ نكه ملق به احر بخم باشد دو باب ست، واي م ردو باب در قرآن شريف نيامده است. باب اول: بر وزن افعنلال بزيادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بعد العين و تكرار اللام، چول الإقْعِنْسَاسُ: سخت واليس شدن.

النفلسي: یا، در پنجاساقط نشد که علت سقوط لینی اجتماع ساکنین موجود نیست، چراکه یا، اگر چه ساکن موجود است، کیک تنوین که ساکن دوم بود بسبب الف ولام نیامد. تقلسیا: یا، در پنجا بهم نیفتاد؛ زیرا که الکتائے ساکنین یافته نمی شود چه یا، مفتوح است، کس از یک ساکن که شوین ست چگونه یا حذف خوابد شد. مطاوعت ست: وآل در لغت بهمی فر مانبر داری کردن وساز داری مودن با دیگرے، ونز د نحات آمدان فعلی پس فعی برائے دلالت بر پذیر فتن مفعول فعل اول که فاعل فعل بانی ست اثر فاعل فعل اول را، ومطاوع کا ب متعدی باشد چنانکه و معدمه در قول علمت ریدا الفقه و معلمه یعنی بیاموزانیدم زیر را فقه، پس بیاموخت آزااز قول "فتعلمه" معلوم شد که زیر که مفعول فعل اول ست وفاعل فعل بانی اثر فاعل فعل اول یعنی آموختن فقه را پزیر فته، وگاه لازم بود چون: حلبته و تحلب، لینی چادر پوشید توله: "فتحلب" ولالت کرد برای که مفعول فعل اول که چادر پوشید توله: "فتحلب" ولالت کرد برای که مفعول فعل اول که چادر پوشیدن باشد پذیر فته، پس آنچه مشهور ست که لزدم بر طاوع لازم باشد خلاف شخص شانی است ، چنانکه از "جابر بر دی" وغیره معلوم می شود. (مولوی سید محمد عشری قوجی)

تصريفيه:

اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فهو مُقْعَنْسِسٌ الأمر منه اِقْعَنْسِسْ والنهي عنه لا تَقْعَنْسِسْ الإعْرِنْكَاكُ: سِياه شدن موت.

باب و هُ : بر وزن اِفْعِنْلاء بزيادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بين العين واللام والياء بعد اللام چول الإسْلِنْقَاءُ: ستان باز خفتن بدائك إسْلِنْقَاءٌ ور اصل إسْلِنْقَايٌ بوده است، ياء بعد اللام چول الإسْلِنْقَاءٌ: ستان باز خفتن . بدائك إسْلِنْقَاءٌ ور اصل إسْلِنْقَايٌ بوده است، ياء بعد الف افتاد يس جمزه گشت اسلنقاء شد.

تصريفه:

اسْلَنْقَى يَسْلَنْقِيْ اِسْلِنْقَاءً فهو مُسْلَنْقِ الأمر منه اسْلَنْقِ والنهي عنه لا تَسْلَنْقِ الاسرنداء عُليه كردن مُوابِ برمروم.

بدان -أخقك الله تعالى بالصالحين- كه الحاق در لغت بمعنى رسيدن و در رسانيدن ست، ودر اصطلاح الله صرف آنست كه در كلمه حرفے زياده كنند تا آن كلمه بر وزن كلمه ديگر شود، از برائے آنكه معامله كه بالمحق به كرده شود بالمحق نيز كرده آيد، وشرط الحاق آنست كه مصدر ملحق به موافق باشدنه مخالف.

ستان باز خفتن: [در بهندی چت سونا.] بحسر سین بر پشت خفتن، داین معنی موافق است مر "تاج المصادر" و" قاموس" را؟ چد در "تاج "ترجمه اسدها، بستان خفت وستان خفتن به یک معنی ست. دور " قاموس " نیز اسدها، مفسر بهرال تفییر است که در "تاج " است و ستان بخسر دتایه فوقانی در "فربنگ رشیدی " بهعنی به پشت بازافآده نوشته. دور "مؤیدالفضلا، "بر پشت افآده باشد. دور "بربان قاطع" :برپشت خوابیده آمده. احدت به شامل گرداند تراخدای بر تر با نیکوکارال.
بین کرده آید مثل تکمیر و تفییر در اسا، دور سی وزن و تیج و غیره در افعال. فتامل (مولوی حکیم سید محمد عسکری قنوجی عم فیصد الحلی) و شرط الحاق دار حد حد است، و أحر حوصر و مفائلة است موافق دحر حد نیست.

منشعب منظوم

گوش کن از من نکلوم وجَهول شد مرکب دو نوع شد منقول یک ثلاثی و گر رباعی وال چوں مجرد مزید فیہ شار مطرد وشاذ دال تو آل را اسم نصر و ضرب وسمع وفتح وكرم حسب وفضل ست کاد ہم دریاب رباعی ست ملخق وبا نیست ہمزہ وصل آیدش بر سر کان در آید از وبود نه باب انفطار احمرار واحميرار ہشتم اثاقل اے جواں در حال دانکه ناید بروز جمزه وصل باز تکریم کی تقبل از بر دار چنج میں شد تقابل از بردار غير يك باب بعثرة نايد ک مع حرف وصل یک بے آن

بعد حمد خدا ونعمت رسول فعل زاں رو کہ از حروف اصول موجزش ہے کئم یہ نظم بیاں مریکے ایں دو قتم را اے مار پس ثلاثی مجرد ست دو قشم مطرد شد به پنج باب علم شاذ را نیست زائد از سه باب پس عملائی مزید را شانیست غير ملحق تو اولًا بنگر یاء ناید تو بعد ازیں در یاب اجتناب ست وويكر استنصار باز اخشوشن ست وافعوال نم اطهر آمد آل بے فصل ينج ماب است اولين إكرام جار میں را مقاتلة بشمار پس رباعی مجرد از زائد بر دو گونه مزید فیه بدال

باب احرنجم است واقشعرار غير باب تدحرج مشمر بابرباعی ست ملحق از وے گو ملحقش نیز بر دو قشم گزید ہست ہر ہفت باب بے کم وکاست سرولة خيعلة وشريف خوال ملحقات مزيد گويم بات جمله ابواب آل بماید مهشت ا پس تمسکن وگر تعفرت وال یں تخیعل تقلس اے خوشخو بر دو بابش كنيم ختم كلام اقعنسس واسلنقاء كردمش نظم يا دعا وسلام

لیک آل فشم اولین اے یار دو میں قتم را تو اے دلبر پس ثلاثی مزید فیه که او چول رباعی مجرد است ومزید آنکه ملق ازال مجرد راست جلبب قلنس لو جورب وال ہفت میں زال ہمہ بود قلسات آنكه ملق تدحرج كشت التجليب وگر تقلنس خوال پس بحورب ہم از تسرول گو وال که ملق بود به احر بحام بعد خوض تمام واستقراء بهر تبيير حفظ وضبط تمام

يادداشت

-
_
_
_

بإدداشت

المنافق المناف

المطبوعة

ملونة كرتون مقوي		بجلدة	ملونة ه
السراجي	شرح عقود رسم المفتي	(۷ مجلدات)	الصحيح لمسلم
الفوز الكبير	متن العقيدة الطحاوية	(مجلدین)	الموطأ للإمام محمد
تلخيص المفتاح	المرقاة	(۳ مجلدات)	الموطأ للإمام مالك
دروس البلاغة	زاد الطالبين	(۸ مجلدات)	الهداية
الكافية	عوامل النحو	(ځمجلدات)	مشكاة المصابيح
تعليم المتعلم	هداية النحو	(٣مجلدات)	تفسير الجلالين
مبادئ الأصول	إيساغوجي	(مجلدین)	مختصر المعاني
مبادئ الفلسفة	شرح مائة عامل	(مجلدین)	نور الأنوار
هداية الحكمت	المعلقات السبع	(۴مجلدات)	كنز الدقائق
	شرح نخبة الفكر	تفسير اليضاوي	التبيان في علوم القرآن
سارين)	ا هداية النحو رمع الخلاصة واك	الحسامي	المسند للإمام الأعظم
	متن الكافي مع مختصر ال	شرح العقائد	الهدية السعيدية
نة مجلدة)	رياض الصالحين (غير ملو	أصول الشاشي	القطى
,		نفحة العرب	تيسير مصطلح الحديث
ون الله تعالٰي	ستطبع قريبا بع	مختصر القدوري	شرح التهذيب
	ملونة مجلدة/	نور الإيضاح	تعريب علم الصيغة
		ديوان الحماسة	البلاغة الواضحة
الجامع للترمذي	الصحيح للبخارى	المقامات الحريرية	ديوان المتنبي
	شرح الجامي	آثار السنن	النحو الواضح (ابتدائيه، ثانويه)

Book in Euglish

Tafsir-e-Uthmani (Vol. 1, 2, 3) Lisaan-ul-Quran (Vol. 1, 2, 3) Key Lisaan-ul-Quran (Vol. 1, 2, 3) Al-Hizb-ul-Azam (Large) (H. Binding)

Al-Hizb-ul-Azam (Small) (Card Cover)

Other Languages

Riyad Us Saliheen (Spanish)(H. Binding)
Fazail-e-Aamal (German)(H. Binding)
Muntakhab Ahdees (German) (H. Binding)
To be published Shortly Insha Allah
Al-Hizb-ul-Azam(French) (Coloured)

مَكْمَ الْمُلْمِثْمُ عَلَى مُعْمِدُهُ

ا تيسيرالمنطق	فارى زبان كا آسان قاعده
تاریخ اسلام	علم الصرف (اولين ء آخرين)
ببشق كوبر	حسهيل المبتدي
فوائد مكيه	جوامع الكلم مع چبل ادعيه مسنونه
علم الخو	عربي كامعلم (اول،دوم،موم، چارم)
جمال القرآن	عربي صفوة المصادر
12.5	صرف مير
تعليم العقائد	تيسير الايواب
سيرالصحابيات	نامق
كريما	فسول اكبري
يدنامه	ميزان ومنشعب
في سورة	تماز مدلل
سورة ليس	نورانی قاعده (چیونا/بردا)
آسان نماز	عم ياره دري
منزل	عم ياره
	تيسيرالمبتدي
ا مجلد	کارڈ کور
قضائل اعمال	اكرام سلم
منتخب احاديث	مفتاح لسان القرآن
	(אפרינטים)
(زبرطبع
15 10	نگتل قرآن حافظی
0)	0 -0.70

بيان القرآن (مكتل)

رتكبين مجلد

تغییر عثمانی (۱ جند)
خطبات الاحکام لجمعات العام
حصن حسین
الحزب الاعظم (مینے کی زجیب پکتل)
الحزب الاعظم (اینے کی زجیب پکتل)
سان القرآن (اول دوم اسوم)
معلم الحجاج
فضائل جی
خصائل نبوی شرح شائل تر ندی
تعلیم الاسلام (کمتل)
بہشتی زیور (تین هے)
بہشتی زیور (کمتل)

رنگین کارڈ کور

حيات أسلمين آواب ا	آ داب المعاشرت
نعليم الدين زادانسعي	زادالسعيد
فيرالاصول في حديث الرسول جزاءالاعم	يزاءالافال
لحجامه (پچچهالگانا) (جديدايدين) روحنة الا	روضة الاوب
لحزبالاعظم (ميزي رتب پر) (مين) آسان أع	آسان أصول فقه
لحزب الأعظم (پنج) رتب پر) (بین) معین الفا	معين الفليفه
معين الأم	معين الاصول